مجموعۂ رسائل سلوک طریقۂ نقشبندیہ

اعنی

(۱) مراتب الوصول از حضرت شاہ رؤف احمد صاحب مجددی قدس سرہ مع مکتوبات حضرت شاہ غلام علی صاحب قبلہ قدس سرہ و خلاصہ احوال مصنف رح مشتمل بر ہفدہ وصل۔

(۲) رسالہ سلوک طریقہ نقشبندیہ مجددیہ از حضرت شاہ غلام علی شاہ صاحب قبلہ قدس سرہ مع مکتوبات حضرت ممدوح۔

(۳) وصیت نامہ از حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رحمۃ اللہ علیہ۔

در مطبع مفید دکن واقع گلزار حوض حیدرآباد دکن طبع شد



الحمد للہ الذی جعل الاولیاء خلفاء الانبیاء وصیر الاحیاء وسیلۃ الابتداء
وحدد الدین المحمدی علیہ الصلوات والتحیات بوجود الاحمدی
السہرندی وفضلہ علی کثیر من العلمین بالسعادۃ الابدی وعصمہ عن
الزلات بتصدیق الایات واحیی قلوب الطالبین بکشف الکرامات
وخرق العادات وقتل اعداء الدین بسیف اللسان ونور قلوب العابدین
بعبادۃ احد المنان والصلوٰۃ والسلام علی مظہر الاسرار الہاھوتیۃ ومرکز
دایرۃ اللاھوتیۃ ومہبط الانوار الجبروتیۃ ومنبع العلوم الملکوتیۃ ومخزن
العوالم الناسوتیۃ سید الکونین وامام الثقلین صاحب مقام قاب
قوسین جد الحسن والحسین خلیل الرحمان وحبیب الالہ محمد بن عبد اللّٰہ
صلی اللّٰہ علیہ وعلی جمیع النبیین والہ الطاہرین واصحابہ الصادقین والاولیاء
والصالحین ومن یتبعہم اجمعین الی یوم الدین۔ اما بعد میگوید فقیر رؤف احمد

متخلص به رافت مجددی نسباً و طریقةً عفی عنه که چون بعضی از احبا و برادران دینی مثل عالم علوم عقلی و نقلی مولوی ولی الله سنبهلی سلمهم الله تعالی استدعای آوردند که برای ما رساله در بیان مقامات طریقه انیقه مجددیه به نهجیکه

ابیات

آن قبلهٔ سالکان یزدان	وآن کعبهٔ رهروان عرفان
آن مشعل محفل ولایت	وان شمع مجالس هدایت
آن مهر سپهر حسن و خوبی	وان ماه سمای بی‌عیوبی
آن زیب وسادهٔ هدایت	زینت دهِ جادهٔ عبادت
آن قطب جهان و غوث عالم	قیّوم زمان و فخرِ آدم
آن مقبل رب و سرور رب	رُبّ ثمر نخیل یثرب
آن دافع قسط قسط و مظهر	قسط مرض روان مُضطر
موسوم باسم بندهٔ حق	معلوم بعلم فیض مطلق
فیاض حقایق الهی	دریای فیوض لاتناهی
غوّاص محیط علمِ عرفان	دردانهٔ بحرِ حسن و احسان
طیّار عروج لامکانی	سیّار ریاض بی‌نشانی
کشّاف دقایق ولایات	دانای حقایق و کمالات
محبوب جناب کبریائی	شاهنشه ملک پارسائی
عبدالله صاحب دو عالم	در وی شده این دو وصف باهم

بحر کرم و عطا و درایت	دُرِّ صدف محیط رحمت
محیِ سُنن و مُجدِّد دین	دریاے علوم و کوہ تمکین
فیضش ز کرامت و خوارق	مُرشد مغارب و مشارق

حضرت مولانا و مرشدنا المسمّی بعبد اللّٰہ المعروف بہ غلام علی قدّسنا اللّٰہ تعالی باسراره السّامی ترا تسلیک فرموده اند بنویس لہذا باوجود عدم فرصت ورقی چند بہ عبارت دل پسند تحریر نمودم و زبان را بطوالت کلام نکشودم و مرتب ساختم این رسالہ را بر یک مقدمہ و چند وصول و یک خاتمہ واللّٰہ الهادی الی سبیل القبول مقدمہ در ترغیب بیعت نمودن بدست شیخ کامل و ادب بجا آوردن از دل مع طریقہ نقشبندیہ کہ موافق سُنّت سَنیّہ است علی مصدرہا الصّلوات والتّحیات بدانکہ انسان را بعد از تصحیح عقاید و مسایل جزئیات لابدیہ فقہیّہ اخذ طریقہ نمودن از شیخ مقتدا و بیعت ساختن بدست پیر رہنما از اہم مہمات است کہ وسیلہ ایست بسوی او تعالی و تقدس و امر بدرستی این وسیلہ بلا شُبہ و حیلہ بکمال توضیح از نص صریح ثابت است قال اللّٰہ تعالی یٰاَیُّہَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰہَ وَابْتَغُوْا اِلَیْہِ الْوَسِیْلَۃَ لاجرم شخصی کہ ازین راه ارادت بمنزل ہدایت نرسید و مرید شخصی نگردید کہ مرغ روحش از قفس قالب بہ پرید آنکس بمصداق مَنْ لَا شَیْخَ لَہٗ فَشَیْخُہُ الشَّیْطَانُ مرید شیطان است و ہر چہ باو میرسد بوساطت آن لعین بے دینُ ایمان عیاذاً باللّٰہِ سُبحانہٗ عَنْ ذٰلِکَ

خوش گفت آنکہ گفت **بیت** خواجگی بے پیر کردن کار ناد انان بود ٭ ہرکرا پیرے نباشد پیر او شیطان بود ٭ ونیز ہم چنانکہ طہارت ظاہری منوط باعمال شریعت است نزافت باطنی کہ عبارت از تصفیہ قلب وتزکیہ نفس است موقوف بتوسل پیر طریقت پس جستجوی مرشد کامل و نگاپوی ہادی آگاہ دل لازم آمد و مقرر است کہ الطریقۃ کلہا ادب پس آداب بخدمت شیخ بجا آوردن وحکم او را بجان قبول کردن بلکہ منتظر فرمان شیخ بودن تاہرچہ فرماید اگرچہ بظاہر خلاف آئین شرع و دین نماید آنرا کالوحی المنزل دانستن بحکم حافظ شیرازی قدس سرہٗ **بیت** بمی سجادہ رنگین کن گرت پیر مغان گوید ٭ کہ سالک بیخبر نبود زراہ و رسم منزلہا ٭ وجان ومال خود را در فرمان شیخ دادن وخود را از نظر خویش برداشتن وبہ شیخ سپاردن وکالمیت بین یدی الغسال شدن وہیچگونہ اعتراضی براقوال وافعال شیخ نکردن وخود را از خوردن تازیانہ ھٰذا فراق بینی وبینک نگاہداشتن واجب طریقت شد. واقف اسرار شیخ فریدالدین عطار رحمۃ اللہ علیہ میفرماید **ابیات**

گر ہوای این سفر داری دلا	دامن رہبر بگیر و پس برآ
در ارادت باش صادق ای فرید	تا بیابی گنج عرفان را کلید
دامن رہبر بگیر ای راہ جو	ہرچہ داری کن نثار راہ او
گر روی صد سال در راہ طلب	راہبر نبود چہ حاصل زان تعب

بی رفیقی هر که شد در راه عشق	عمر بگذشت و نشد آگاه عشق
پیر خود را حاکم مطلق شناس	طوطیای دیده کن از خاک باش
او چه میگوید سخن تو گوش باش	تا بگوید او بگو خاموش باش

وایضاً بدانند که مرشد کامل آنست که ظاهرش بشریعت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آراسته و باطنش از التفات ماسوا پیراسته باشد و متصف باشد بصفات کامل و منحرف از خصایل رذایل حب دنیا و اهل دنیا گذاشته تجرد و انقطاع از ماسوی الله داشته باشد و متوسل هر خاندان که باشد از نسبت اکابران دودمان حظ وافر و فیض متکاثر داشته باشد که بدیگران رساند و حضرت مجدد الف ثانی قدس سره در مکتوبات نوشته اند که طریقکه اقرب است و اسبق و اوفق و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اجمل طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواح اهالیها و اسرار موالیها این بزرگی این خاندان عالیشان و علو شان این بزرگواران بواسطهٔ التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوٰة والتحیة اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ صحابه کرام علیهم الرضوان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول فوق آگاهی هاے دیگران شده تم الکلام الشریف و حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداه میفرمودند که همین نسبت دوام حضور و آگاهی و سکینت و طمانیت و بر دیقین صحابهٔ کرام و اهل سنت عظام را حاصل بود

که آنرا مرتبه احسان تعبیر می نمودند درینجا کسی خیال نکند که بهری این طائفه علیه نقشبندیه باصحاب کبار و اهل بیت اطهار گردید زیرا که گویم که حضور مراتبها دارد که بعضی ازانها فوق از دیگر است چنانچه درین خاندان عالیشان اول حضوریکه بقلب پیدا میشود نگرانی میشود بسوی اصل خود که فوق العرش در عالم امرست و همین است که نگرانی دل بطرف بالا می شود باز چون انجذاب واقع میشود از قالب پریده بفوق العرش رسیده مضمحل و مستهلک در اصل خود میگردد چون بعنایت خداوندی جل شانه ازانجا عروجی واقع میشود نگرانی دل بسوی ظلال افعال الٰهی میشود که در اصل قلب ناشی ازوست و همین سبب است که حضور احاطه جهات سته مینماید بلکه بے جهت میگردد که جهتی و سمتی شایان آنمقام نیست باز چون معامله این ظلال و ارهد بافعال رسد نگرانی دل بسوی افعال میشود و همین سبب ست که حضور مدرک نمیگردد که مقام بیچونی است و باز معامله سالک که بذات برسد در انجا حضوری است مثل حضور نفس خود و نفیس ست از ان لطیفهٔ قلب را که از عالم خلق است بس مرتبه که بفضل کا نک تراه واقع شده است نگرانی است که مرتبه دارد که نصیب صحابه از مرتبه عالی است درین مقام اولیا را شامل مگر کسی که حق سبحانه بعنایت خود بطفیل پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بان مقام عالی رساند در بیت ٥ اگر بادشه بردر پیرزن بیاید تو ای خواجه سبلت مکن :: و آه و نعرهٔ ذوق و شوق و استغراق و بیخودی و ولوله و اضطراب و وجد و تواجد و کشف و کرامات و خوارق عادات که اکثر در ولایت قلبی پیش می آید و مبنی بر کثرت عبادات و شدت ریاضات

وترک مالوفات وتقلیل طعام وقلّت کلام وکم خفتن وکم باخلق بودن است
ازین کبرایان علیهم الرضوان چندان مردی نسیتند که ظهور کثرت این امور در تحصیل
علو مقامات قرب ضرورنیست وایشان بمجرد ادراک بشرف صحبت خیر البشر علیه
وعلی آله صلوات الله الملک الاکبر بمرتبه شهود و احسان میرسیدند که ملاکه جمیع مقامات
است و بالاتر ازهمه درجات وبجهته تصفیه قلب و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق احتیاج
ریاضات شاقه نداشتند که دراول نگاه سیّد الانبیا علیه تحیّات الملک الاعلی میسّر
می شد وبعد از قرن صحابه وتابعین اکابران طریقت وپیشوایان حقیقت برای
حصول مقامات سلوک که عبارت از توبه و انابت وزهد وقناعت و توکل ورضا
وتسلیم وغیره است مجاهدات شاقه وریاضات شدیده اختیار کردند حتّی که
حضرت خواجه خواجگان پیر پیران امام الطریقه مرهم دلهای دردمند حضرت
خواجه بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه بوجود آمدند ایشان این همه مجاهدات را
برهمم قاصره سالکان شاق دانسته بجناب الٰهی تضرع نمودند تا دوازده روز سر
بسجده نهاده دعا فرمودند که الٰهی مرا طریقهٔ عنایت کن که آسان تر باشد و البته
موصل حق سبحانه دعاء ایشانرا اجابت فرمود وطریقه اصحاب کرام عنایت کرد
آسان تر است وموصل تر دوام توجه بقلب است وکثرت ذکر بلحاظ
مذکور واقتصار برفرایض وسنن موکده وتوسط درهر امر از نوافل وعبادات
وترک عادات پس طریقه علیه نقشبندیه که عین طریقهٔ صحابهٔ کرام است البته از طرق دیگر

افضل شد و بدست اکابر این طریقه بیعت کردن و سلوک باطن نمودن اولی گشت و حضرت خواجه فرموده اند که ما مرادانیم ما فضلیانیم درین طریقه ما مجاهده نیست از تصرفات این بزرگواران است که توجه فرموده در قلوب طالبان اجرای ذکر می نمایند و القای سکینت میفرمایند و جمعیت از خواطر نقد وقت سالکان این راه است و از حالی بحالی بردن و از مقامی بمقامی رسانیدن کار این مقربان درگاه ست ؎

نقش بندند ولی بنده بهر نقش نیند — هر دم از بو العجبی نقش دگر می آرند

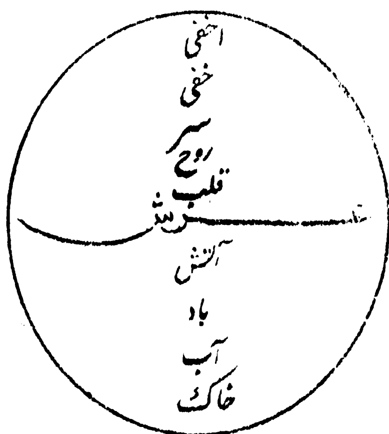
نقشبندیه عجب قافله سالارانند — که برند از ره پنهان بحرم قافله را

بعد از آن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه بنا بر این طریقه نهاده مقامات دیگر که ایشان را بعنایت ملک الله الاکبر منکشف شده اند سالکان را تسلیک میفرمودند و فی زماننا حضرت ایشان که مجدد طریقه مجددیه هستند و مکمل کمالات احمدیه افسر قیومیت را فرق مبارکش آرایش داده است و تخت قطبیت را پایۀ زیبایش زیبی عطا کرده حق ظل وجود باجود آنحضرت بر سر ما فدویان تا دیرگاه مستدام دارد طالبان را بجمیع مقامات مجددیه تسلیک میفرمایند و هر یک مقام را بسالکان در عالم مثال و کشف و جداناً وا می نمایند چنانچه من لاشی خود مشاهده نموده ام احوال مکملان ما تقدم که بسماعت رسیده بود بذات مبارکش عیاناً دید بلکه بمصداق شعر ؎ ترا دیده و یوسف را شنیده شنیده کی بود مانند دیده ۔ بلکم کسی در امت باین کمال قدرت ظاهر گردید الحق که وجود ایشان آیتی ست از آیات رحمت او تعالی و دلیلی ست از

از دلایل حق جل و علا للمؤلف ؎ از نور فیض باطن آن مفخر زمان ؛ از هند
تا بروم منور شده جهان ؛ پس سلوک مقامات مجددیه که حضرت ایشان من راقم
مسطور را تلقین فرموده اند تحریر مینمایم و برای هر مقامی وصلی علیحده می نگارم

وصل اول در بیان دایره امکان و ما یتعلق بها بدانکه انسان مرکب است
از لطایف عشره که پنج ازان عالم امر است قلب روح و سر و خفی و اخفی و پنج
از عالم خلق نفس و خاک و باد و آب و آتش و عالم امر آنرا گویند که بمجرد امر کن
پیدا شده است و عالم خلق آنکه بتدریج هویدا گشته پس اول هر سالکی را که دایره مکشوف میشود
دایرهٔ امکان است و شکل این دایره باین نهج است

وصل اول



نصف عالی این دایره از عالم امر است و نصف سافل عالم خلق بود در نصف سافل
این سیر آفاقی دست میدهد و در نصف عالی این سیر انفسی سیر آفاقی عبارت مشاهدهٔ انوار
است بیرون باطن خود برنگهای مختلفه و سیر انفسی دیدن انوار و تجلیات است
در باطن خود سالک را درین مقام باید که قبلهٔ همت خود این انوار را نگرداند و از

مقصد اصلی باز نماند که این همه شعبده ها اند که در راه پیش می آیند باین مشغول نباید شد ؎ همه اندر زمن بتو این ست ؛ که تو طفلی و خانه رنگین است ؛ مقصود که حضرت حق است وراء این باید فهمید ؎ بس بیرنگ یار دلخواه ای دل ؛ قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل ؛ اصل همه رنگها از آن بیرنگ است ؛ من احسن صبغة من الله ای دل ؛ باید دانست که حقتعالی چون خواست که انسان را خلق فرماید لطائف خمسهٔ عالم امر را با پنج لطائف عالم خلق ترکیب داده بر منصهٔ ظهور آورد پس لطائف عالم امر که مصفا و مجلا بودند از همنشینی این لطایف عالم خلق مکدر شدند و پیش ازین حضوریکه بحق سبحانه داشتند بسبب ظلمت مجاوران گم نمودند چنانچه دانهٔ مروارید که در گل ولای افتد و آلوده گردد نورش نماند پس اول تصفیه لطائف عالم امر سالک از جاروب ذکر قلبی و مراقبه احدیت فرماید تا کدورت اینها زایل شده صفائی و جلائی پیدا شود و حضور مع الله که در سابق بود حاصل شود و راهی باصل پیدا شود که ازان راه عروج نموده باصل واصل گردند ؎ هر کسی کو دور ماند از اصل خویش ؛ باز جوید روزگار وصل خویش ؛ این طریق حضرت مجدد بود که سلوک هر لطیفه به تفصیل جدا جدا میفرمودند بعد ازان حضرتین راه دراز را کوتاه ساخته اقتصار بر تصفیه لطیفه قلب و تزکیه لطیفه نفس نموده اند که در ضمن لطیفهٔ قلب و نفس تصفیهٔ لطائف اربعه هم میسر میشود اما تصفیه قلب اهم مهمات که بکعبه منسوب است ؎ کعبه بنیاد خلیل آذر است ؛ دل گذرگاه جلیل اکبر است ؛ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ

لِلطَّائِفِیْنَ وَالْعَاکِفِیْنَ وَالرُّکَّعِ السُّجُوْدِ اشارتیست باین معنی یعنی فرمان فرستادیم
ما بسوے ابراہیم و اسمٰعیل آنکہ پاک سازند خانۂ مراکہ دل است از خطرات ماسوا و
لوث دنیا و حرص و ہوا و تمنا و آرزوہا برای طواف کنندگان کہ واردات
الٰہیہ است و عاکفین کہ احوال آلٰہی راسخ است در رکوع کنندگان و ساجدان
کہ احوال موجب تخشع و تضرع است پس اول منظور تصفیہ و تجلیہ قلب است کہ مظہر حالات
الٰہیہ گردد و مورد واردات الوہیہ شود ؎ اوّل بروب خانہ دگر میہمان طلب
آئینہ شو وصال پری طلعتان طلب ؛ **مراقبۂ احدیت** ذاتیکہ احد است بیچون
و بیچگون در لحاظ داشتہ انتظار فیض ازان مرتبہ مقدسہ مینماید منشا فیض ذات احد است
و مورد فیض لطیفۂ قلب **ذکر قلبی اسم ذات** و طریقش آنست کہ زبان را بکام چسپانیدہ
و لفظ مبارک اللہ اللہ از قلب صنوبری بزبان خیال مینماید کہ تا حرکت در دل پیدا شود
و مفہوم اسم مبارک اللہ کہ ذاتیست جامع جمیع صفات کمال و منزہ از نقصان و
زوال در لحاظ دارند و پرداخت وجود ذہنی مینماید ذکر را یادکرد میگویند و قلبیکہ
توجہ و حضور ملکہ شود آنرا یادداشت ؎ دارم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ حال ؛
در دل ز تو آرزو و در دیدہ خیال ؛ و دل را از خواطر آیندہ و گذشتہ محفوظ
دارند و این را نگہداشت خواطر می گویند کہ ہرگز خطرہ ماسوا را در دل راہ ندہد
؎ ترا یک پندبس در ہر دو عالم ؛ ز جانت بر نیاید جز خدا دم ؛ و ہر لحظہ
و ہر لمحہ توجہ خود بدل و توجہ دل بحضرت حق سبحانہ دارند و این را وقوف قلبی مینامند

؎ مانند مرغی باش هان بر بیضهٔ دل پاسبان ؛ کز بیضهٔ دل زایدت مستی و شور و قهقهه ؛ و بعد از چند بار ذکر به تضرع و انکسار تمام می گویند خداوندا مقصود من توئی و رضای تو محبت و معرفت خود بده و این را بازگشت گویند و انکسار بزرگترین اسباب این راه است ؎ این مملکت بزور مسخر نمی شود ؛ این فتح جز شکست میسر نمی شود ؛ و حضرت ایشان ما را امر بخواندن این شعر هم میفرمایند ؎ ای خدا قربان احسانت شوم ؛ این چه احسانست قربانت شوم ؛ و وقوف قلبی و نگهداشت خواطر در هر لحظه و لمحه شرط این راه است و یادکرد و یادداشت و بازگشت و هوش در دم که عبارت از واقف بودن نفس است تا بغفلت بر نیاید نیز می باید ؎ ندانم چه فسون کرده که می بینم ؛ زمان زمان بتو مائل نفس نفس مشتاق ؛ **ذکر نفی و اثبات** و طریقش آنست که نفس را زیر ناف حبس نموده کلمه لا را از ناف کشیده تا بدماغ و کلمه اِلٰه از دماغ بکتف راست آورده کلمه اِلّا الله را بر دل ضرب کند بحیثیتی که گذارش بر لطائف خمسه افتد و معنی کلمه طیبه که نیست هیچ مقصود بجز ذات پاک بالحاظ نیستی خود و اثبات هستی او تعالی بلحاظ دارند هرگاه که نفس تنگی کند بگذارند و کلمهٔ محمد رسول الله بگویند و گفتن این بخیال است بی حرکت اعضا و عدد طاق ملحوظ دارد سه بار یا هفت بار یا نه بار یا یازده بار بگویند و این را وقوف عددی خوانند و گفته اند که این ذکر در یک نفس چون به بیست و یک عدد برسد با شرائط معتبره که لحاظ معنی است و

ونگهداشت خواطر و توجه الی الله و نتیجه بر آن مترتب نشود از دید نیستی و فنا و امثال آن به بے حاصلی این عمل دلیل نکند و باز از سر گیرد که شاید فتوری رفته باشد در شرایط و هر کرا حبس نفس ضرر رساند بے حبس کند و نیز حضرت ایشان ما فرمودند که کلمہ طیبہ لسانی را براے زوال رذایل مثل کبر و عجب و حسد و کینہ و خست و دنارت و بی صبری و بی قناعتی و غیرہم نافع تر است باین لحاظ معنی که از لا الٰہ نفی کبر خود بکند و از الا اللہ اثبات حب خدا یعنی لا کبر فی الا حب اللہ و بہمین طور مشق زوال ہر خصلت رذیلہ خود بکند ہر قدر که کلمہ طیبہ خواندن میسر شود باین لحاظ معنی بخواند بسیار مفید است و از خصایل رذایل رفتن و بحامد آرمیدن ہمین است سفر در وطن که اصطلاح این طایفہ علیہ واقع است ۔ رابطہ ۔ و آن صورت مرشد رو برو ی خود تصور نمودن است بوقت ذکر و این براے دفع خواطر کبریت احمر است ؎ سایۂ رہبر بہ است از ذکر حق ؛ اشارہ بہمین معنی نمودہ است و نیز گفتہ اند که ذکر تنہا بے رابطہ موصل نیست و رابطہ تنہا با رعایات آداب کافی است و البتہ موصل است ؎ زان روی که چشم تست احول ؛ معبود تو پیر تست اول ؛ پس مراقبہ احدیت و ذکر اسم ذات و نفی و اثبات با وقوف قلبی و نگہداشت خواطر و بازگشت و رابطہ شیخ درین دائرہ امکان می کنند و اسم ذات چنانکہ از قلب میکنند از ہر لطیفہ از لطائف عالم امر و خلق می کنند محل لطائف عالم امر

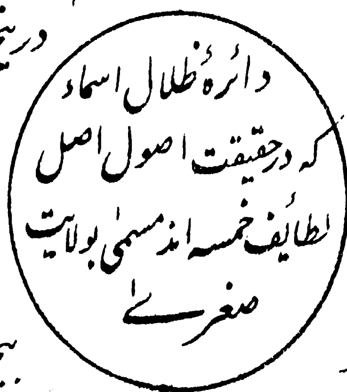
محل لطیفہ قلب زیر پستان چپ بفاصلہ دو انگشت مائل بہ پہلو است و محل لطیفہ روح زیر پستان راست بفاصلہ دو انگشت و محل لطیفہ سر برابر پستان چپ بفاصلہ دو انگشت طرف سینہ است و محل لطیفہ خفی برابر پستان راست بفاصلہ دو انگشت بطرف سینہ و محل لطیفہ اخفی در وسط سینہ واقع است **انوار لطائف** نور قلب زرد است و نور روح سرخ و نور سر سفید و نور خفی سیاہ و نور اخفی سبز و ہر یک لطیفہ ازین لطائف عالم امر زیر قدم پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام اولو العزم است قلب زیر قدم آدم است و روح زیر قدم حضرت ابراہیم و حضرت نوح است و سر زیر قدم حضرت موسیٰ است و خفی زیر قدم حضرت عیسیٰ و اخفی زیر قدم خاتم الرسل است علیہ و علی جمیع الانبیاء الصلوٰۃ والتحیات **لطائف عالم خلق** - لطیفہ نفس محل آن در پیشانی است و یک لطیفہ تمام قالب است کہ مرکب است از ربع عناصر پس این ہمہ لطائف ہفت شدند ازین ہر لطیفہ ذکر اسم ذات ہزار ہزار می کنند اول لطائف ذاکر می گردند بعد ازان بعنایت الٰہی و از توجہ مرشد در دل حضور و جمعیت پیدا می شود و لطائف دیگر را نیز حضور عبارت از نگرانی بسوے فوق کہ آنرا تعبیر از مرتبہ شہود و احسان و یادداشت ہم می کنند و خلوت در انجمن کہ یکی از اصطلاحات این طریقہ است نیز ہمین است کہ دل بمشاہدۂ یار رحمی باشد و دست بکار

سہ از برون در میان بازارم ٭ در درون خلوتی ست با یارم ٭ از غلبۂ

این احوال سالک کااین باین میشود وجمعیت عبارت از بی خطرگی است یا کم خطرگی
هرگاهکه در دل حضور پیدا شد پرداخت حضور می نماید که مقصود از ذکر همین است
پس دل را جذبات می آیند و آن کششی است بسوی بالا بعد ازان بر قلب واردات
وارد می شوند و هر وارد یکه می آید سالک را از خود می رباید و معدوم مینماید این
احوال مبتدیان این طریقه شریفه است **فرد** سیرها دارد محبت چشم گر بینا شود
جادهٔ راه فنا بسم الله دیوان ماست ؎ رفته رفته این واردات بتواتر می رسند
و از تواتر بتواصل می انجامند و این وارد را وجود عدم نیز گویند **ه** وصل اعدام
گر توانی کرد ؎ کار مردان مرد و انی کرد ؎ و هر یک لطیفه عالم امر را جذبی پیدا
می گردد و عروجی واقع می شود حتی که باصل خود فوق العرش واصل می شوند و در اصل
مستهلک و مضمحل میگردند گویا که فانی و معدوم میشوند فناء جذبه عبارت از همین مقام
است درینجا فناء مطلق حاصل نمیشود و باز از توجه مرشد لطائف خمسه را از اصل خود
عروج واقع میشود حتی که تمام دائرهٔ امکان قطع نموده بدایرهٔ ولایت صغری که
دائره ثانی است میرسند-

وصل دویم در بیان ولایت صغری

ولایت صغری. ولایت ولایت اولیاست رضی الله عنهم و درینجا سیر در تجلیات ظلال اسما وصفات حضرت حق است تعالی و تقدس درینجا نکته الیست شگرف باید دانست مقامات قرب آلهی که بر سالک در عالم مثال منکشوف میشوند بیچون و بی جهت اند و لهذا



وصل دوم

تعبیر آنمقامات بدوائر مناسبه یافته اند که دائره هم از جهت عارلیست واز سمت خالی والا بقول حضرت ایشان ماقلبی وروحی فداه جائیکه خداست دائره کجا است

یدانند که درین مقام مراقبه معیّت میکنند وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ یعنی مفهوم این آیت در لحاظ داشته که حق سبحانه با ماست معیّت او بهر لطیفه ماست وبهر موی جسم ما بلکه بهر ذره از ذرات جهان متوجه می شوند و ذکر اسم ذات ونفی و اثبات بلحاظ معیّت میکنند معیّت حق با خلق از نص ثابت است امّا علما معیّت علمی گویند وصوفیه معیّت ذاتی درین تردّد وتشکک نباید افتاد وهمین لحاظ باید کرد که حق تعالے با ماست آنچه معیّت سزاوار اوست ونص قرآنی برآن ناطق ست باید فهمید که در گرد باد خاک نظر می درآید وقیّم او باد ست وباذره ذره اوست یعنی باد بسبب لطافت از نظر مخفی است همچنین جان که با هرین موی جسم است وقیّم ولیست نظر نمی آید پس معیّت او تعالی که بیچون وبیچگون است چگونه مدرک ماگردد ودر فهم قاصر ما درآید امّا او با ماست وقیّم ما للمؤلف سه

رافت که معیتش بارا ایمان است گوئیم مثال تابدانی زین سانست

کن غور بگرد باد قیّم باد است جان قیّم جسم واوست کان قیّم جانست

درین مقام ذوق وشوق وآه ونعره وبے تابی ووای ویلا وولوله وصیحه ووجد وتواجد ورقص وهیمان نقد وقت سالک می شود وحضور دائمی که عبارتست از نگرانی قلب است بسوی فوق میسر گردد للمؤلف سه

رافت از ہجر تو نے دل تہ و بالا دارد
بلکہ داغیست بسینہ کہ چو لالہ دارد

بنما قامت بالا کہ بیادت تا کے
دیدۂ دل نگرانی سوی بالا دارد

و رفتہ رفتہ این حضور سراپا را احاطہ می نماید و تمام بدن را در می گیرد رباعی

فرمانگہی بحال رافت از مہر
از نرگس تو باد ہزاران خشم است

جسمی دارد کہ بہر نظارۂ تو
از پا تا سر ببین سراسر چشم است

و بعضی را توحید وجودی مکشوف میشود بسبب کمال محبت غیریت از نظر مرتفع می شود و خود را عین محبوب می بیند و نعرۂ انا الحق و سبحانی میزند چنانچہ اکثر اولیاء اللہ درین مقام باین کلام متکلم شدہ اند و باین ترانہ مترنم احمد جام گوید شعر

ما ز دریائیم و دریا ہم زماست
این سخن داند کسی کو آشناست

مولانا مغربی میفرماید شعر ز دریا موج گوناگون برآمد ز بیچونی برنگ چون برآمد این مسئلہ احتیاج تفصیل ندارد کہ کتبہا ازان مملوست این قدر باید دریافت کہ این احوال در راہ پیش می آید و مقصود کہ او سبحانہ است وراء الوراء است ثم وراء الورا مثنوی

چگویم با تو از مرغی نشانہ
کہ با عنقا بود ہم آشیانہ

ز عنقا ہست نامی پیش مردم
ز مرغی من بود آن نام ہم گم

در نفس الامر مخلوق عین خالق نیست و حادث قدیم نے این احوال از غلبۂ محبت دست می دہد چنانچہ احوال مجنون است رباعی

مجنون بخیال زلف لیلی در دشت | در دشت بجست وجوی لیلی میگشت
میگشت بدشت و برزبانش لیلی | لیلی میگفت تا زبانش میگشت

آخر الامر از غلبۂ محبت و عشق حالت او تا باینجا رسید که نعرۂ انا لیلی میزد این راقم مسطور را نیز این احوال در پیش آمده بود چنانچه یک مثنوی مسمیٰ باسرار الطیور و غزلیات متفرقات متضمن این معارف و اسرار تصنیف کرده بود چونکه بتوجه حضرت ایشان نسبت فوق ظهور کرد معلوم شد که این احوال بود که در راه پیش می آید بر سر اصل سخن رویم و گوئیم که درین دائرہ ولایت صغریٰ فنا و بقاء لطایف خمسہ عالم امر حاصل میشود۔ و فناء لطیفۂ قلب عبارت است از نسیان ماسویٰ فرضاً صاحب این فنا را عمر ہزار ساله بدہند ہرگز خطرہ غیر در دلش مخطور نگردد ؎ نہین ممکن کہ خطرہ غیر کا دل مین کبھی آوے : کسیکے یاد مین سب کچھ بھلانا اسکو کہتے ہین ؛ و صاحب این فنا را تعلق علمی و حسبی نمی ماند و نہ از شادی جہان شادمی شود و نہ از غم گیتی غمگین ؎ شادی و غم نہ گنجد در محفلی کہ مائیم ؛ و فعل از خود و از تمام عالم مسلوب می یابد و بقای لطیفۂ قلب آنکہ افعال خود را و افعال جمیع ممکنات را ناشی از فعل حق سبحانہ داند اَلضَّارُّ هُوَ اللّٰهُ وَالنَّافِعُ هُوَ اللّٰهُ اگر کسے این شخص را برنجاند یا چیزے عطا کند ابتداءً اگر ایلام و انعام ہردو از حق دید عارف است و اگر بعد از فکر منسوب بحق سبحانہ تعالیٰ ساخت متعرف است نہ عارف شَتَّانَ مَا بَيْنَهُمَا

اوّل صاحب بقاء اتم است وثانی ناقص و فناء لطیفۂ روح عبارت است
از معدوم یافتن صفات خود وصفات جمیع ممکنات مثل سمع وبصر وارادہ وقدرت
وغیرہا۔ وبقا یافتن صفات حق است بجائے آن فناء لطیفہ سر گم یافتن ذات
خود وذات ہمہ عالم است وبقاء دیدن ذات حق است بجائے آن۔
فناء لطیفۂ خفی فانی شدن در صفات سلبیہ حضرت حق است۔ وبقا باقی
شدن بآن وتفرید جناب کبریاست از جمیع مظاہر فناء لطیفۂ اخفی گذشتن
از اخلاق خود است وبقا متخلق باخلاق حق سبحانہٗ شدن حضرت ایشان قدس سرہ
این راقم مسطور را درین مقام مراقبۂ ہر لطیفہ جدا جدا میفرمودند مراقبہ
لطیفۂ قلب در دل این لحاظ باید کرد کہ فیض تجلّی افعالیہ الٰہیہ کہ از قلب مبارک
حضرت جناب سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلّم بقلب حضرت آدم علیہ السّلام
آمدہ است بواسطۂ پیران کبار در قلب من می آید ارواح طیبہ پیران سلسلہ
را بسان عینک درمیان ملحوظ باید داشت مراقبۂ لطیفۂ روح بلطیفہ روح
توجہ نمودہ این لحاظ باید کرد کہ فیض تجلّیات صفات ثبوتیہ الٰہیّہ کہ از ارواح
مطہّر حضرت سیّد البشر علیہ الصلوٰۃ اللہ الملک الاکبر بروح حضرت نوح وحضرت
ابراہیم علی نبیّنا وعلیہما الصّلوٰت والتسلیم رسیدہ است ودر روح من بواسطۂ پیران کبار
می آید مراقبۂ لطیفۂ سر بہ لطیفہ سر متوجہ شدہ انتظار فیض شیونات
ذاتیہ الٰہیّہ کہ از لطیفہ سر حضرت خاتم النبیین علیہ افضل الصلوات المصلین

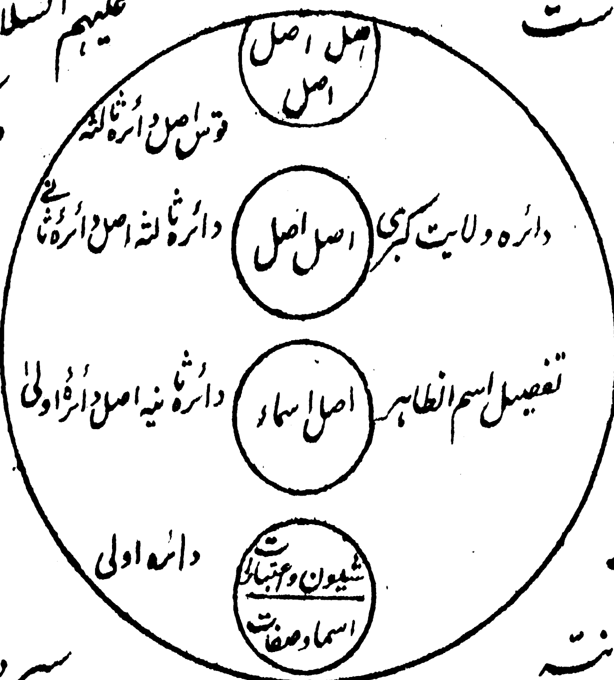
بلطیفہ سر حضرت موسیٰ علیٰ نبیّنا و علیہ الصلوات اللہ الملک الاعلیٰ رسیدہ است در لطیفہ سر خود بواسطہ پیران کبار می نمایند مُراقبہ لطیفہ خفی بلطیفہ خفی متوجہ گردیدہ انتظار می کنند کہ فیض صفات سلبیّہ الٰہیہ از لطیفہ خفی خاتم الرسل بخفی حضرت عیسیٰ علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام رسیدہ است بواسطہ پیران کبار بر خفی من میرسد مراقبہ لطیفہ اخفیٰ لطیفۂ اخفیٰ خود را مقابل اخفیٰ حبیب خدا صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم داشتہ انتظار فیض شان جامع الٰہی مینمودہ باشد و پیران کبار را برنگ عینک درمیان ملحوظ دارد کہ واسطۂ فیض اند ازین مراقبات فیض بسیار می آید باید دانست کہ در ہر مراقبہ لحاظ منشاء و مورد فیض نمودن ضروریست کہ مراقبہ بر وزن مفاعلہ و باب مفاعلہ درمیان دوکس می آید در مراقبہ لطیفہ قلب منشاء فیض افعال الٰہی است و مورد فیض لطیفہ قلب و در مراقبہ لطیفہ روح منشاء فیض صفات ثبوتیہ الٰہیہ است و مورد فیض لطیفۂ روح و در مراقبہ سر منشاء فیض شیونات ذاتیہ الٰہیہ است و مورد فیض لطیفہ سر۔ و در مراقبہ لطیفہ خفی منشاء فیض صفات سلبیہ الٰہیہ است و مورد فیض لطیفہ خفی۔ و در مراقبہ لطیفۂ اخفیٰ منشاء فیض شان جامع الٰہی است کہ شامل است صفات ثبوتیہ و سلبیہ و شیونات را و مورد فیض لطیفۂ اخفیٰ

فائدہ بدانکہ لطائف خمسہ عالم امر زیر قدم انبیاء الوالعزم اند چنانچہ بالا گذشت و ہر سالک را نسبت خاص از لطیفہ ازین لطائف میشود و فیوضات و برکات الٰہیہ آنرا ازان راہ می آیند آن سالک را

بمشرب آن نبی می نامند چنانچه اگر از راه قلب باشد آدمی المشرب می گویند واگر از راه روح باشد ابراہیمی المشرب واگر از راه سر است موسی المشرب و اگر از راه خفی است عیسوی المشرب واگر از راه اخفی است محمدی المشرب خوانند و ایضاً بدانند که مبادی تعینات انبیاء کرام علیهم السلام اسماء الٰہی اند جل شانه و مبادی تعینات اولیاء عظام ظلال آن پس ہر ظلیکه مبدء تعین سالک است اصل آن ظل اسمی است که مبدء تعین نبی است از انبیاء کرام و آن سالک بمشرب آن نبی منسوب است و ولایت ان سالک ہمون لطیفه الیست که زیر قدم آن نبی است علیه السلام این بنده لاشئی را که حضرت ایشان این مراقبات تلقین فرموده بودند در مراقبه سر احوال عجب مشاهده مینمود و یک انس خاص بحضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوٰة والتسلیم پیدا شده و علامات موسی المشرب ظاہر گشتند دریجا دقیقه ایست باید دانست که دائره ولایت صغری دائره ظلال اسما و صفات است و درین دائره سیر لطائف خمسه عالم امر و فنا و بقاء ہریک میسر می شود و سیر لطائف خمسه در تجلیات افعالیه و صفات ثبوتیه و شیونات ذاتیه و صفات سلبیه و شان جامع الٰہی میشود پس چگونه صورت بندد گوئیم که سیر این لطائف خمسه درین ولایت صغری تمام نمی شوند بلکه در دائره اولی ولایت کبری که دائره اسماء و صفات و شیون و اعتبارات است بانجام میرسد

وصل سوم در بیان ولایت کبریٰ - ولایت کبریٰ ولایت

انبیاء کرام است علیہم السلام و این دائرہ متضمن سہ دائر و یک قوس است و در سیر نصف سافل دائرہ اولیٰ تجلیات اسماء و صفات زایدہ میشود و در سیر نصف عالی تجلیات شیونات ذاتیہ و در دائرہ ثانیہ سیر در اصول اسماء



و صفات می شود و در دائرہ ثالثہ اصول آن اصول و در قوس اصل آن اصل اصل در دائرہ اولیٰ - مراقبہ اقربیت میکنند **مراقبہ اقربیت**

مفہوم کریمہ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ کہ حق سبحانہ از ما بما نزدیک تر است در لحاظ داشتہ انتظار فیض ازان مرتبہ مقدسہ می نمایند منشاء فیض ذات بلحاظ اعتبار اقربیت و مورد فیض لطیفہ نفس است بشرکت لطائف خمسہ عالم امر بقطع این دائرہ سیر لطائف خمسہ عالم امر تمام میشود و تصفیہ آنہا بکمال می انجامد بعد ازان شروع سیر سالک در دائرہ ثانی واقع میشود و از قطرات سحاب فیوض و برکات آنجا تہذیب و تزکیہ لطیفہ نفس بہم میرسد گویا غسل کردہ ازالہ رذایل می نماید و خلعت صفات حمایدی می پوشد و درین مقام مراقبہ محبت

میکنند **مراقبهٔ محبت** یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗ مفهوم این آیت شریفه
یعنی ذاتیکه درمیان من وا ورشتهٔ محبت ست در لحاظ داشته انتظار فیض ازین
مرتبهٔ مقدسه مینماید منشاء فیض ذاتیست بلحاظ اعتبار محبت ومورد فیض لطیفه
نفس که عبارت از انای شخص ست ودر دائره ثالثه وقوس نیز همین مراقبه
محبت می کنند ومورد فیض همون لطیفه نفس است ودر سیر این دائره ولایت
کبری که متضمن سه دائره ویک قوس است توحید شهودی وفناء انا واستهلاک
واضمحلال در نسبت باطن واسلام حقیقی وشرح صدر وعالم را ظل وجود وتوابع
وجود حضرت حق سبحانه یافتن وفناء رذایل صفات وتخلق باخلاق نیک دست میدهد
در دائرهٔ اولی این ولایت سالک را از عنایت الهی واز توجهات مرشد توحید
شهودی منکشف میشود وآن دیدن انوار ذات ست در صور واشکال ممکنات
سالک درین مقام عالم را رنگ آئینه می بیند ودر هر آئینه نظاره جمال محبوب
حقیقی میکند اما در مرات جز افتادن ظل صورت نه بیند مولانا مغربی میفرماید

ه چون عکس رخ دوست در آینه عیان شد ٭ بر عکس رخ خویش نگارم نگران شد ٭

رباعی للمؤلف رافت بجتش دلت چون نالانست ٭ نظارهٔ او بکن چرا سرگردانست ٭
عالم همه مرأت ظهور ست در و ٭ هر شکل که هست عکس روی جانانست ٭ ودر
دائره ثانی این احوال قوی میگردد واستهلاک واضمحلال در نسبت باطن پیدا
میشود وخود را عدم وفانی می یابد وآنکه گفته اند التوحید اسقاط الاضافات

درین مقام حاصل میشود وقول خواجه عبید الله احرار قدس سرہ انا الحق گفتن
آسان ست وانا را دور کردن مشکل مشعر این معنی است شعر

تو مباش اصلا کمال اینست و بس رو در و گم شو وصال اینست و بس

کمال این احوال بعد قطع تمام دائرہ ولایت کبری جلوہ ظہور می نماید در دائرہ
ثالثہ فناء انا زیادہ تر می شود و رذایل تبدیل بجاید می یابد و راضی و مرضی
می شود و رخشها و آزردگی ها میرود و در قوس کمال فناء انا دست میدہد
که سالک ہرگز اطلاق من بر خود نمیتواند کرد بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود و
خلعت شرح صدر بقامت او می پوشانند درین مقام بعضی سالکان انشراح صدر چنان
می بینند که گویا زمین و آسمان در سینہ شان در آمده است شعر

ملا گوید که رفت احمد بفلک سرمد گوید فلک با حمد در شد

بقطع این دایرہ که متضمن سه و نیم دوایر است سیر اسم ظاہر تمام میشود حضرت
مجدد رضی الله عنہ فرمودہ اند که درین مقام مطمئنہ بر تخت صدر جلوس میفرماید
و بمقام رضا ارتقامی نماید این موطن انتہای ولایت کبری است و نیز
باید دانست که نفس لطیفہ است از لطایف عالم خلق که رب و لب عناصر اربعہ
است جامع خصایل رذایل ہر چہار و حاوی خصایص دنی طین و نار و ہوا و ما
اگر چہ بقطع این دوائر تزکیہ لطیفہ نفس بحصول می پیوندد و خصایل رذایل مبدل
بحسنات میگردد لیکن و نارت و تلون و کبر و رعونت که ناشی از عناصر اربعہ

است هنوز اندفاع آنها بالکلیه متعذر است تا وقتیکه تزکیه عناصر اربعه نشده است
ازین رذایل مخلصی نیست منشاء آنها برجاست پس تا اینجا سیر اسم الظاهر که عبارت
از سیر صفات الهیه است بے ملاحظه ذات تمام می شود و درین مقام مراقبه
مسمی اسم الظاهر نیز می کنند و مورد فیض لطیفه نفس با لطائف خمسه عالم امر ملحوظ دارند
بعد ازان سیر اسم الباطن درپیش می آید و آن عبارتی است از سیر صفات بامتزاج
ذات و آن مقام را تعبیر بدائره ولایت علیا نموده اند

وصل چهارم

وصل چهارم

در بیان دائره ولایت علیا ولایت علیا ولایت ملاء اعلی است علیهم
السلام درین مقام سیر در اسم الباطن شروع میشود و تزکیه عناصر ثلثه سوائے
عنصر خاک بحصول می انجامد درین دائره مراقبه مسمی الباطن می کنند۔

منشاء فیض ذاتیست که نام وے الباطن است
و مورد فیض عناصر ثلثه یعنی آتش و باد و
آب درین مقام سالک را سیر در تجلیات
صفات بامتزاج ذات میسر می شود
و گاهی تجلی ذات بی پرده صفات
هم متجلی میشود و عاشق بیچاره را از جامی برد

دائره اسماء واجبی است
که تفصیل اسم الباطن است که یکدرجه از
اسم الظاهر بحضرت ذات اقرب است و این اسماء
مبادی تعینات ملایکه کرام اند علیهم الصلوة
والسلام

س دیدار می نمائی و پرهیز میکنی ٭ بازار خویش و آتش ما تیز می کنی
چونکه حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداه درین دائره بدین لاشی توجه

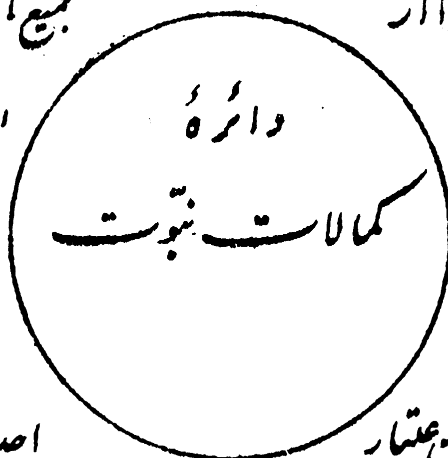
فرموده بودند عرضی متضمن احوال خود بحضور گذرانیده بود فقرهٔ چند از آن نوشته میشود که احوال باطن خود چه عرض نموده شود از روزیکه مراقبه مسمی الباطن ارشاد شده است وسعة در نسبت باطن وکثرت فیض نقد حال است اما آن نسبت که قبل ازین بهزار رنگینی جلوه گر بوده و لعبد رنگینی رو میمود مفقود شده الحال فیض فایض میشود مثل دریای عمان بے امواج و لوله و اذواق و نسبتی ظهور می کنند بسان بحر بیکران بی طلاطم نعره و اشواق بیخودی می آید لیکن ممتزج لصبد شعور و استغراقی رو میدهد اما ملصق بهزار صحو و سرور آن ذوق و شوق و نعره و بیتابی و اضطرابی رو بزوال آورده عین و اثرش نمانده ؎

کجا ان ولوله و آن نعره ها کو زما آن جلگی ماند یک سو
زجوشش بارش فیض سے آگے کہ مے بارد بہر دم لاتناہی
ہمہ مستهلک و معدوم میگشت نہ جز فیض صفا مفهوم میگشت
غریق لجه حیرانی ام من رفیق ہمدم و نادانی ام من

باران فیض بر عناصر ثلثه چندان می بارد که سراپا را در حیرت می آرد نسبت تحتانیه را ازین نسبت ہیچ نسبتی نیست در وسعت و علا این مثل دریا ست و آن قطرهٔ بلکه از آن ہم کوتاه و در لطافت و صفا این مانند شیر نبات است و آن غساله قند سیاه انتہی - باید دانست که درین ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است کثرت نوافل با طول قنوت ترقیات ست

می بخشد و در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم السلام تهلیل لسانی و در ولایت صغری که ولایت اولیاست ذکر قلبی اسم ذات و نفی اثبات موجب ترقیات میگردد تا باینجا که سالک بعنایت خداوندی جل سلطانه و بتوجهات پیر کامل و سیر و سلوک بهمرساند که دو پر پرواز برای طیران عالم قدس حاصل می نماید گو یا هنوز قدمی در راه مقصود نه نهاده لیاقت راه رفتن پیدا کرده است که اجزای جسم او کپنج از عالم امر بودند مصفا شدند و نفس که از عالم خلق است مزکی گشت و عناصر ثلثه از رذایل لجسنات مبدل گشت باقی ماند یک عنصر آنهم بسبب مجاوران پاک شده بعد ازان از مدد هر دو پر پرواز که سالک را عنایت شده اندکی ازان قطع نمودن سیر اسم الظاهر است که نهایت ولایت کبری است و دیگر طی کردن سیر اسم الباطن که منتهای ولایت علیاست پرواز عالم قدس مینماید و از اسماء و صفات گذشته سیر در ذات میفرماید و آن مقام را تعبیر بدائره کمالات نبوت نموده اند **وصل پنجم** درمیان دایرهٔ کمالات نبوت این مقام بالاصالت مقام انبیاء کرام است علیهم السلام و به تبعیت و وراثت هر کرا باین دولت مشرف فرمایند **مصرع** با کریمان کارها دشوار نیست ؛ در این دائره وصول بذات مقدس است. و منکشف می شود مقطعات قرآنی و متشابهات فرقانی و درین مقام سیر قاب قوسین او ادنٰی ظاهر میشود بعنایت الله سبحانه درین دائره

مراقبه ذاتیکه معرّا از جمیع اعتبارات است علیمبا بُد
منشاء فیض ذاتیست که از جمیع اعتبارات
معرّاست و ازہمه تعینات مبرا
آن اعتباراتیکه در سابق مذکور شده اند



یعنی در دائره امکان اعتبار احدیت و در دائرهٔ ولایت
صغریٰ اعتبار معیت و در دائرهٔ ولایت کبریٰ لحاظ اقربیت ومحبت و در دائرهٔ
ولایت علیا اعتبار الباطن بود درین مقام ازین اعتبارات ذات را معرّا
در لحاظ داشته انتظار فیض ازان مرتبه مقدسه می نمایند و مورد فیض عنصر خاک
است بالاصالت و به طبعیه عناصر دیگر نیز ازینجا مرتبه خاک باید دریافت که هر قدر
که درین عالم پست واقع شده است همان قدر قدر و منزلت این در آنحضرت
جل سلطانه بلند است که هیچ عنصر یرا سوا اسے عنصر خاک از تجلی ذاتی دائمی نصیبی
نیست ؎ زمین زاده بر آسمان تاخته ٭ زمین و زمان را پس انداخته ٭
الحق شکستگی و پستی و گدازگی و نرمی موجب درستیٔ کار و بلندی حال است ؎
در بهاران کے شود سر سبز سنگ ٭ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ ٭ درین
مقام که قطع یک نقطه بهتر از جمیع دوائر مقامات ولایت است حضوری آہسته حاصل
میشود و طپش طلب و اضطراب شوق زایل میگردد حال و مقال ازینجا کوتاه است
لاتدرک الابصار بر صدق حال گواه است ؎

بطراز دامن ناز اوچه زخاکساری ما رسد نزدان مژه به بلندی که زگرد سرمهٔ عارسد

درینجا مراقبه ذاتیکه منشا رکمالات نبوت می نماید ونظارهٔ ذات بی پرده

صفات میسر میگردد و وصل عریانی نصیب صاحب این کمالات می شود سالک

که قطع سیر اسم الظاهر و اسم الباطن میفرماید بعد تمامیت هر دو سیر اسم که مشتمل

هزاران حجب و پرده هاست از هر پرده گذشته بمحفل بے پردگی می درآید

و بوصل عریانی یار بے مزاحمت اغیار دل ماتم زده فراق را مسرور مینماید رباعی

رافتاد راه محبت زتو گویم بصواب رخ زیباش نه زیبد که بهبینی بنقاب

وصل عریانی آن یار اگر میخواهی بگذر از ظاهر و باطن که همینست حجاب

باید دانست که در دائرهٔ اولی که دائرهٔ امکان است دل را حضوری

بغیب الغیب پیدا می شود و در دائره ثانی که دائرهٔ ولایت صغری است

آن حضور احاطه جهات ستّه می نماید و سراپا را میگردد و در دائره ثالثه

که دائره ولایت کبری است آنحضور گم میشود و با دراک نمی آید چنانچه حضور نفس

خود که حضورنیست وخیال حضورنیست بلکه بعد قطع دائره اولی ولایت کبری

که سیر لطائف خمسه عالم امر تمام میشود و شروع سیر لطیفه نفس که از عالم خلق

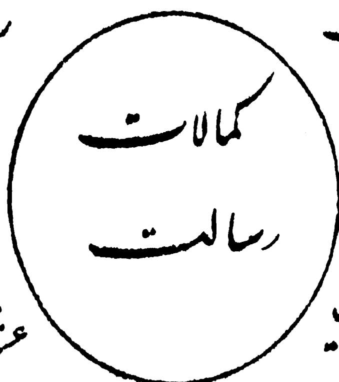
است میسر میگردد اطلاق حضور هم در آن مقام نمیتوان نمود در آنجا و دران

مقام که سیر عناصر اربعه میسر می شود اتصالی ست بیچون که با دراک بیچون مدرک

می گردد خوش گفت ؎ اتصالی بے تکلف بے قیاس ؛ هست

رب الناس را با نوع ناس ؛ روزی حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسترهٗ الاقدس میفرمودند که در هر لطیفه از لطائف عشره حضوری باید با کیفیت و اتصالی باید بے کیفیت ازین سخن مفهوم میگردد که اول در هر لطیفه حضوری پیدا می شود و کیفیت هم می باشد که مقام شهود و مشاهده است و چون سیر آن لطیفه باتمام میرسد و مسافت درمیان نمی ماند اتصالی میگردد که انجام کار رفع حضور است که مقام اتصال است چه حضور و مشاهده دال بر ناتمامی مقام است و وقتیکه مسافت نماند اتصالی پیدا شد انجا حضور کجا و مشاهده کرا درین مقام باز ایمان بغیب میسر می شود لاکن این ایمان بغیب نه مثل ایمان بغیب آوردن است که بغیب عوام است که ایشان از شهود و مشاهده رفته اتصالی پیدا کرده ایمان بغیب حاصل نموده اند و عوام در مقام شهود هم نرسیده شتان ما بینهما این مقام را از مثالی واضح می گردانم که مثلا دست شخص پس پشت است بیقین میداند که دست من اینست این ایمان عوام مومنان است که بغیب است و چون آن دست را آورده روبروی چشم خود داشت مشاهده دست حاصل شد این ایمان متوسطا نست از اولیاء کرام رحمة الله علیهم بلکه تمامی اولیا انتهای مقام تامشاهده گفته اند و قایل ایمان شهودی اند مگر حضرت مجدد رضی الله تعالے عنه ورا این فرموده اند و آن اینست که آن دست که پس چشم بود آمده بر مردمک دیده برسد پس شهود نماند درین مقام

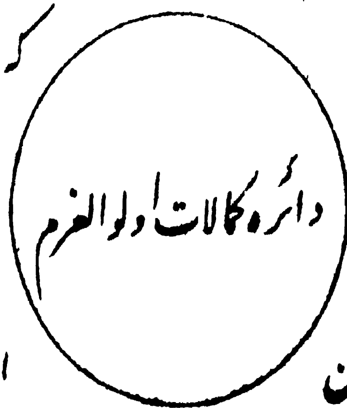
باز ایمان بغیب حاصل گشت که نصیب اخص خواص است باید دانست که
بعد قطع این دائره سیر در دائرهٔ کمالات رسالت واقع میشود وصل ششم
در دایرهٔ کمالات رسالت این مقام مخصوص بالاصالة بانبیاء مرسل است
علیهم الصلوٰة والتحیات و بہ تبعیت و وراثت ہر کرا باین دولت مشرف
فرمایند ؎ باکریمان کارہا دشوار نیست ؛ درین دائرہ مراقبہ
ذاتیکہ منشاء کمالات رسالت است مینمایند
منشاء فیض ذاتیست معرا کہ کمالات رسالت
ازان ناشی است و مورد فیض ہیئت وحدانی است
کہ بعد از تصفیہ و تزکیہ لطائف عشرہ حاصل شدہ و بمحض فضل



خداوندی جل سلطانہ ترقی درین مقام واقع میشود ہیچ دخل اعمال را درینجا نیست
ہر کرا می خواہند می نوازند و ہر کرامی نوازند خلعت جہالت و نکارت بقامت
او می پوشانند سبحان اللہ ہزاران علوم قربان این جہالت است و صدہا معرفت
تصدق این نکارت للمؤلف ؎ این آن جہالتیست کہ فوق علومہاست
و این آن نکارتی است کہ عرفان کبریاست ؛ نی نی کجاست معرفت آنجا کہ
فیض او ؛ از ناشناسی میدہد از بس صبو صبو ؛ تمثیل این مقام بعرفانست آنچنان
نسبت کریوہ را کہ نمائی بآسمان ؛ باید دانست کہ اول معاملہ وابستہ بود بظلال
چون از ظلال عروج کمال واقع شد معاملہ باصل راجع شد و اینجا اصل راہم نداد الودا ع

در داد و کار بغیب الغیب افتاد نصیب رونده این راه ایمان شهودی مرات
لاریب ست که این مهر لیست از سپهر نبوت سر بر آورده و آن ماهی است
که از سماء ولایت طلوع شده درینمقام بجاے ذوق و شوق بے مزگی است
و بے آرامی و بجای وصلت و حلاوت حزنی است و ناکامی کان رسول الله
صلے الله علیه و آله وسلم دایم الحزن متواصل الفکر دلیلی ست برین دعوی
و سندیست برین معنی ؎ ای شربت درد تو دوای دل ما ؛ و چون
ازینمقام کسی را بکمال افضال و اکرام ترقی می بخشند سیر در دائرۂ کمالات اولو العزم
نصیب فرمایند **وصل هفتم** دربیان دائرہ کمالات اولو العزم این مخصوص
بانبیاء اولو العزم ست و بتبعیت و وراثت هر کرا باین مرتبہ عظمی امشرف فرمایند
بعید از الطاف کریمانہ نیست و دور از مهر نامتناهی خداوندانہ لی ؎
با کریمان کارها دشوار نیست ؛ درین دائرہ مراقبہ انتظار فیض از ان مرتبہ
مقدسہ کہ کمالات اولو العزم ازان ناشی ست مینمایند منشا فیض ذات نسبت
معرّا کہ کمالات اولو العزم ازان ناشی ست و مورد فیض هیئت وحدانی

سالک است بداند کہ درین هر سہ دوائر یعنی
در کمالات نبوت و رسالت و اولو العزم کار
بتفصیل منعم حقیقی است جل جلالہ و عم نوالہ از اسرار
این مقام و از انوار این انبیاء کرام علیهم السلام سر کرا



میخواہند مشرف میفرمایند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ مجاہدات را درین بارگاہ دخلی نیست و ریاضات را درین درگاہ راہی نہ بر ہر کسے کہ نظر تفضل میمایند و ہر کرا بنگاہ تلطف می نگرند باین دولت عظمی مشرف میفرمایند و باین موہبت کبری معظم میگردانند خوش گفت ؎

خود بخود آن مہ دلدار ببر می آید ٭ نہ بزور و نہ بزاری نہ بزر می آید ٭ فیض

این ہر سہ مقام کمال لطف است درک از ادراک آن عاجز است وفہم از افہام آن قاصر درینجا یافت وادراک علامت نارسائی ست نکارت و جہالت نسبت و صفائی وقت و اطمینان و اتباع ہو ماجاء بہ المصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کمال وسعت نسبت باطن و بیکیفی و یاس و حرمان دست میدہد معارف اینجا شرایع است و پس سالکان این مقامات مقصود را از اثبات ہر نسبت بہتر می فرمایند چہ نسبت اتحاد و عینیت کہ ارباب توحید وجودی در وجوب و ممکن دارند چہ نسبت ظلیت کہ اصحاب توحید شہودی در خالق و مخلوق مقرر نمایند العبد عبد والحق حق ما للتراب و رب الارباب درینجا واضح می شود و از نسبت کمالات نبوت نسبت کمالات رسالت بیرنگ تر و نازک تر است و از نسبت کمالات رسالت نسبت کمالات اولو العزم ہمین قبیل است بسبب کمال بیرنگی و لطافت صاحب این مقام خود را از نسبت خالی محض می بیند و ہیچ فیض و برکت در خود مشاہدہ نمی نماید ازینجاست کہ

حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ در مکتوبات شریف خود ارقام فرمودہ
اند کہ درین مقام نزدیک است کہ نزدیکان دوری میجویند و واصلان راہ
مہجوری می پویند قوت در ایمانیات از نتایج این مقام است و تقویت در
عقاید حقہ از ثمرات این بستان حضرت ایشان ماقلبی و روحی فداہ میفرمودند
کہ درین ہر دو کمالات اخیرہ معاملہ بفضل می افتد اما بتلاوت قرآن مجید
البتہ ترقیات واقع میشود واین بندہ لاشی راقم سطور نیز این معاملہ را مشاہدہ
نمودہ است موافق وجدان خود واللہ سبحانہ اعلم بحقایق الامور
کلہا باید دانست کہ ہر چند درین کمالات معاملہ سالک منوط بر فضل است
لیکن بندہ ہیچ کم از ہیچ موافق مشاہدۂ خود گذارش می نماید بمصداق ؎
شنیدہ کی بود مانند دیدہ ؛ شاہد فضل از عنایت شیخ کامل جلوہ گر میگردد
کہ نقاب از چہرہ محبوب میکشاید و در بزم محبان آوردہ دلہا را می باید ؎

واسطہ دیدن محبوب اوست ۔ رابطہ طالب و مطلوب اوست
اوست کہ بی پردہ نمودہ مرا ؛ چہرۂ دلدار من مبتلا ؛
یعنی شہ جملہ غلام علی ؛ کاشف اسرار خفی و جلی
قطب جہان غوث زمین و زمان ۔ ناظم نہ دائرۂ آسمان

حاصل کلام آنکہ حضرت ایشان کار من کمینہ در دیشان صرف از عنایت
و توجہ فرمودہ اند وانچہ درین راہ کشادہ است بہمت شریف خود

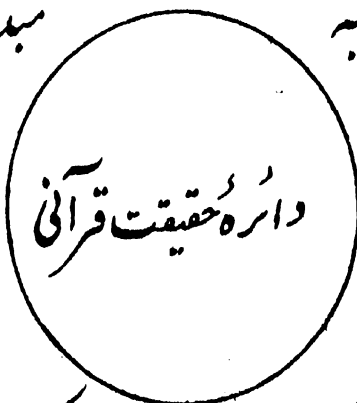
کشوده اند کار بعنایت مرشد است که درضمن آن عنایت حضرت حق جل
شانه مندرج است ؎ یکلحظه عنایت تو ای بنده نواز ؛ بہتر زہزار
سال تسبیح ونماز ؛ برسر اصل سخن رویم و گوئیم که درین طریقه شریفه مجددیه
بعد از طی کمالات ثلثه بدو طریق تسلیک میفرمایند که یکی تقدیم سلوک حقایق الہیه
برانبیا و دیگر بالعکس آن وحضرت ایشان ما که برین لاشی راقم سطور توجه
بطریق اول فرموده اند بهمون نهج ترقیم می نمایم **وصل ہشتم** درحقیقت کعبه
ربانی فیض این مقام که حقیقت کعبه ربانی است مخصوص به ہئیت وحدانی
است درین دائره مراقبه ذاتیکه مسجود له ممکنات است وحقیقت
کعبه حسنی که عبارت از وست مینمایند منشا فیض ذاتیست باعتبار مسجودیت
ومورد فیض ہئیت وحدانی سالک است که بعد از تصفیه لطایف عالم امر
وعالم خلق حاصل شده است درینمقام ظهور کمال عظمت
وکبریائی حضرت ذات چنان می شود تعالے
وتقدس که سالک خود را وجمیع کائنات را در جنب
عظمت وکبریائی اوسبحانه گم یابد چرا گم نمی یابد که

حقیقت کعبه معظمه

درون سرادقات عظمت وکبریائی اور فتن وخود بودن امریست
غیر ممکن آنجا که صفات واعتبارات را باوجود این محرم رازی وبزم آرائے
دخلے نه چند تقابل خبری یعنی عشاقی بچه طور پسندند ؎

که برگر دیده از آسیب ہم صفہا نگاہش مقابل کے تواند شد کسی با چشم فتانش
باید دانست که یک حقیقت کعبه است و یک صورت و شک نیست
که درمیان صورت شی و حقیقت شی مناسبتی می باشد مثل مناسبت
ظل باصل و صورت مظہر اسرار حقیقت می باشد و ظل بصورت اصل جلوه
می نماید پس حقیقت کعبه ربانی که مسجود ممکنات است از عالم بیچون است
و صورت او که درین عالم چون جلوه گر است مظهر آثار آن حقیقت است
و امر بسجده نمودن بطرف صورت کعبه برای همین است که مظہر آثار حقیقت است
پس سجده حقیقت راست که عبارت از مسجودیت حضرت ذات است و بطرف
صورت واقع است که صورت مظہر اسرار وست از نیجاست الکعبة اذا رفعت
عن مکانها بزیارت اصحاب الکرام ففی تلک الحال
جازت صلوٰة المتوجہین الی ارضہا اسرار حقیقت کعبه که عین
ذات است تعالی و تقدس چه اظہار نموده آید که الفاظ بادای آن
معانی مساعدة نمی نمایند این قدر بیان نموده می شود که آن حقیقت را
که بیچون و بیچگون است او از ادراک و وہم و خیال مبرا است اگر
فرضًا درین عالم چون مثالی باشد و حال آنکه او از مثال و تمثیل ورا الورا ست
بسواد دیده محبوبان نازنینان و بمردمک چشم شاہدان جا دوطرازان
بود که فریبندهٔ دلہاے عاشقان سوختگان ست در یابنده ہوش

نظاره گیان خود رنگان وصورت کعبه که متلبس بلباس سیاه است
مشعر از اسرار آن درگاه است ؎ گر بصفت جامه سیاه آمده
نور ده طلعت ماه آمده ٭ بعض کملان از مرادان می باشند که این
مقام عروجی واقع می شود از حقیقت قرآنی نصیبی می یابد وصل نهم
در بیان حقیقت قرآنی حقیقت قرآنی عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
است تعالی وتقدس که قرآن شریف از آن ناشی است باید دانست



که در این دائره مراقبه مبدء وسعت بیچونی حضرت
ذات که عبارت از حقیقت قرآنی است
می نمایند منشاء فیض مبدء وسعت بیچونی
حضرت ذات است ومورد فیض هیئت وحدانی
سالک است که بیان آن در دائرهٔ سابق مذکور شد درین مقام حضرت
ایشان این راقم سطور را چون توجه فرموده بودند عرضی متضمن احوال خود
در نظر آنجناب گذرانیده بود دستخط فرمودند که آنچه نوشته اند درست
است وعبارت آن عرضی اینست روزے در حلقه حضور حاضر بودم که ناگاه
غیبتی درربود دیدم که مقامیست که ابتدا وانتهایش معلوم نیست ؎
بود آن مقام لم یلد بے ابتدا بے انتها ٭ خالی زنقصان وخلل بے ابتدا بی انتها
وشلون بهزاران الوان نه آن رنگها که تعبیر آن باین عالم نمایم وتمثیل آن

باین جہان توانم داد مگر اینقدر گفته می شود که اگر آن مرتبه بیچون باین عالم
چون جلوه گر گردد و کسوت مثال پوشد برنگ پر طاوس نمایان شود دران
مقام آوازی بود بسیط معلوم شد که این آواز ملک العلام است جل شانه
که ازازل تا ابد متکلم بیک کلام است و ازہمین یک صوت جمیع صحف
بظهور آمده اند اگر قرآن است ازہمین ناشی است و اگر توریت است
ازہمین خارج
درکلامش متحیر خرد ادراک است ؛ فهم فسم
ساختن ازکوتهی ادراک ست ؛ رافت اطلاق لب آنجا نسزد لیک بگو ؛
مبدء وسعت بیچونی ذات پاک است ؛ آه صد آه از اسرار این
مقام عالی چه گفته آید که الفاظ باداے آن معانی مصاعده نمی فرماید و
نیز ہر حرفے از کلام ربانی ما نفی است از اظهار آن اسرار نهانے
الف میگوید که الله وراء الوراست و از دیدهٔ دانش مبرّا است
اما از محبان خود ہم رازست و بمردان خود دمساز آگاه باش و ہمراز
رامکن فاش مؤلف گوید
ای که بروسے کشف شد این رازہا
او نیارد بر زبان اسرارہا ؛ حرف با اشاره میفرماید که بشری
لك وصل المحبوب وبارك لك رویته المطلوب اما بیخودانه
درین بارگاه معلّے بیا و باکسی راز آن محفل اظهار منما للمؤلف
باش خاموش و بیا در بزم یار جان و دل بر روی زیبا کن نثار

حرف ثا کنایه می نماید که ترک گفتگو کن و درین راه تگاپوی کن للمؤلف
س ترک کن ترک ما سوی الله را ۞ دم مزن بعد ازین بچون و چرا
حرف ثا میگوید که ثابت باش درین مقام و ساکت باش از بیان
و کلام للمؤلف س ثابت قدم آنکه اندرین راه ۞ از سر رود و
نه دم زند آه حرف جیم میگوید که جمال ذوالجلال را نظاره کن و
دفتر فراق را پاره پاره کن اما با او پیوند و جدا از همه شو پس دست
از بیان این معمه بشو للمؤلف س جمال او به بین و باش خاموش ۞
که کار عشق کان را نیست با جوش ۞ حرف حا میگوید که حلاوت وصل
را دریاب و زبان از تقریر آن بتاب که حلوا خوردن را روی می باید
نه زبان درازی و گفتگو می شاید للمؤلف س حیف صد حیف که راز
تو گوید دلدار ۞ تو از آن راز بدل گوئی وافشا سازی ۔ حرف خا
میگوید که اگر خازن امین این خزانه خاموش و اگر خاین این یاقوت
و دردانه بخروشش للمؤلف س خواجه بلطف خود ترا دولت وصل
گر دهد ۞ نفع تو در جفای اوست ورنه لبی ضرر دهد ۞ حرف دال
میگوید که دُر رعز معارف صرف نمودن در غیر مصارف دال بر ابلهی
ست و شعر بر نا آگهی درین مقام دیده بینا بکشا و زبان گویا بکشای
للمؤلف س در بزم خاص ساقی و مهر و بر و دلی ۞ هر کس برسد از لوگفتگو مکن

حرف ذال میگوید که ذاتیکه اینچنین محبوب باشد ذکرش در محافل نه مرغوب باشد
للمؤلف ؎ ذکر حبیب خود برقیبان نمیکنند ؛ افشاء سر در انجمن جان نمیکنند ؛
حرف را میگوید که رویت بدست آر در رعایت نگهداری روش را
دیدن باید و ازش راه گفتن نشاید للمؤلف ؎ روی نگار دیده ام
گل ز بهار چیده ام ؛ جیب بیان دریده ام ازسخن آرمیده ام ؛ حرف زا
میگوید که زایران ریاض قدس زنجیر در حریم او می جنبانند و از هیبت جلالش زبان
بکام می چسپانند دهان بی نشانش را دیده می آیند و خود را در پیش عزیزان
نادیده می نمایند للمؤلف ؎ زان لب چو غنچه آوازی شنیدم در وصال ؛
از بیان زان دهان لیکن زبان کردند لال ؛ حرف سین میگوید که سیر
در یار در خود رفتن عاشق رازیست پس سر خود را در راه او در باز تا در
باز شود و چون در باز شود نظاره جمال او کن و از بیان آن مقام ترک گفتگوی
کن للمؤلف ؎ سر او گر ترا شود مکشوف ؛ گر دان دیدان نه افشا به ؛
کاملان گفته اند ای رافت ؛ ناز افشاء از اخفا به ؛ حرف شین میگوید
شهود شاهد حقیقی بی دستگیری موهبت صورت نه بندد اما شرط است
سکوت و الا زبان در قصر زبان افگند للمؤلف ؎ شهود او چو میسر
شود ترا رافت ؛ بی مشاهده غیر دیده باز مکن ؛ شراب وصل بنوشی و
بنجاق لیک عیان ؛ خمار کیف و ذوق و سرور دراز مکن ؛ حرف صاد

می گوید که صاحب این مقام در عین وصال جانان بسان نرگس سراپا دیده حیران
است طاقت گویائی کجا و حیرات و انمائی کرا للمؤلف ؎ صبر و قرار و
خرد و عقل و هوش ٭ از نگهی هر دو بگفتا خموش ٭ حرف ضاد میگوید که مرد
نور در عرصه بیان این مقام آنست که رخش زبان تو بی لجام است للمؤلف ؎
ضرر ها دارد از بس گفتگوی راز او کردن ٭ رضای یار و نفع تست ترک گفتگو کردن
حرف طا میگوید که طالب او تعالی طال لسانه است جل سلطانه و واصل
او سبحانه کل لسانه است عز شانه للمؤلف ؎ طالب او آه کنان آمده ٭
واصل او کل لسان آمده ٭ حرف ظا میگوید که ظهور اصل وقتی شود که از ظلال
وارهی و چون از ظلال وارهی آگهی و چون آگهی ظاهر بیگانه وار باش و باطن هم
آغوش و کنار للمؤلف ؎ ظاهر بیگانه باطن آشنا ٭ طور یارانه چه خوش
نهاده ام حرف عین میگوید که عارف ذات را که چشمه علم و عین حکمت
است اخفای عرفان خود نمودن عین مصلحت بلکه عرفان این مقام نکارت
است و علم جهالت للمؤلف ؎ عارف آنست درینجا که نکارت دارد ٭
عالم آنست درینجا که جهالت دارد ٭ حرف غین میگوید که غواص
این محیط بی پایان گویاست بی زبان للمؤلف ؎ غوطه درین بحر خورد دیده بباز
لیک بیانش مکن هنیست کار ٭ حرف فا میگوید که فقیری در باطن از وصل
عریانی مسرور بودن است و در ظاهر خود را مهجور نمودن للمؤلف ؎

فیض ربوبیت وحدانی من می آید ۰/ا- لیک کیفیت آن فیض نهفتن شاید
حرف قاف میگوید که قرب در باطن و بعد در ظاهر نصیب تحمل مرد است
که ظاهر با خلق باطن با حق جسم و جان ست للمولف ہ قا در مطلق ز کمال کرم
چونکه ترا قرب دهد را افتاد ؛ حمد بگو شکر بجا آر لیک ؛ راز تقرب تو مکن بر ملا
حرف کاف میگوید کامل آنست که با وجود کمال خود را بکسوت نقصان
اظهار کند و کمال خود را استتار نماید ؛ للمولف ہ کمال انسان بقرب
یزدان همین که خود را بعید داند ؛ بیان ز قرب سخن ز وصلی نه گاه خواهد نه
هیچ راند ؛ حرف لام می گوید که لذت لبهای شیرین یاد در یاب و زبان
از بیان کیفیتش بتاب للمولف ہ لب شیرین اوست رشک نبات ؛
بلکه عشاق راست آب حیات ؛ نکته سر او کنم گر فاش ؛ لب بجنبید زلب که
ساکت باش ؛ حرف میم میگوید که محبت را در بر کشیدن محبوب مطلوب
است و اخفا راز وصل نمودن مرغوب للمولف ہ محمد عربی با وصد
صلواة بوی ؛ چه سفته است در ستشار موتمن است ؛ من دیوانه سفته هم
نه آن وصل دل آرائی ؛ که باشد غیر من کس مطلع زین امر اخفائی ؛ حرف
نون میگوید که ندیم خلوتکده یار نازنین بر دخاموشی گزین است اگر نه
اینچنین است کی همنشین است للمولف ہ نور رخسار کسی تا دیده ام
همچو سان خاموش میشنویم ما ؛ واو میگوید که واقف مواقف قرب ا

از ان بیان نمودن نمی نماید در خصت اظهار ساختن نمیفرماید للمؤلف ؎
واقف اسرار قرب می شنود این ندا :: اوست وراء الوراثم وراء الوراء
ها میگوید که هیبت مرتبه اجلال هویت جلوه گر میگردد باین صورت که
هرگاه محبوب از تنگنا رمبدء وسعت ظهور میفرماید هوش وهواس ازجان مشتاقان
مواصلت می رباید دران مقام طاقت گفتار کراشود وقوت اظهار کجا ماند
للمؤلف ؎ هر که زوصل تو خورد جام بصد اشتیاق :: هوش بکرد
الوداع عقل بگفت الفراق :: یا میگوید که سیر امور تو در وصال نجاموشی
ماندن ست وعسر احوال تو در بیان حال زبان کشادن الحق که یار را در بر
کشیدن کار اکمل مردان فضیلتان است و اسرار را افشا نمودن شعار
بوالهوسان کم استعدادان للمؤلف ؎ یار را افشای راز یار کردن کی سزد
این امانت را بهر خاین سپردن کی سزد :: بدانید که بعد از طی این مقام چون
عنایت الهی شامل حال بنده لاشی می گردد بواسطه توجه مرشد کامل فوق این
مقام حقیقت صلوٰة منکشف می گردد وخطی ازان مقام فرا گیرد **وصل دهم**
دربیان دایره حقیقت صلواة حقیقت صلواة عبارت از مرتبه مقدسه حضرت
ذات است جل جلاله که صلوٰة ازان ناشی است ودرین
دائره مراقبه کمال وسعت بیچونی حضرت ذات مینمایند
مورد فیض هیئت وحدانی سالک است ومنشار فیض

دائره حقیقت
صلوٰة

کمال وسعت بیچونی حضرت ذات تعالی و تقدس است ترقی درین مقام وابستہ بافضال و اکرام ہست ہر کرامی خواہند مینوازند حقیقت معاملۂ قف یا محمد اِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي درین جا واضح میشود و ماہیت حز الصَّلٰوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِيْنَ درین مقام منکشف میگردد نسبت این مقام بکمال لطافت و وسعت است خصوصًا در عین ادای صلوٰۃ مکتوبہ انچہ صاحب این مقام را میسر میشود بگفتن راست نمی آید ارحنی یا بلال بران دعوی حصول مطلوب است و قرۃ عینی فی الصلوٰۃ شاہد مشاہد محبوب للمولف ؎ نماز رفع نماید حجاب چہرۂ یار ؛ نماز برقع کشاید ازان مہ رخسار ؛ نماز ہست کہ جزوی نہ راحتی دلراست ؛ بی وصال چو تکبیر مرغ بسمل راست ؛ درین مقام محبوب را بالمواجہ دیدنست بی آنکہ پردہ و حجاب درمیان حائل باشد و برقعۂ نقاب فاصل بود ہمین سبب است کہ درینجا کمال وسعت بیچونی جلوہ گرمی گردد و تمام لطافت بیچگونگی مد نظر می باشد خصوصًا سالک را در ادای صلوٰۃ این حالت دست میدہد مقصود و معبود خود را دیدہ ادای صلوٰۃ می نماید گاہی پیش او بکمال خوشنودی و شادمانی قیام میکند و گاہی از کمال نیازمندی بجنابا و رکوع می نماید و گاہی از خشوع و خضوع سر نیاز بآستانہ علیا می نہد و گاہی در حضورش بقاعدہ بندگان می نشیند ؎ تقابل چون نباشد در صلوٰۃ از روی مقصودم ؛ کمال وسعت بیچونی ذات است معبودم ؛ بعد از طی این مقام اگر کسی را عنایت الٰہی دستگیری میفرماید و

توجه مرشد کامل بحال او میگردد بمقام عالی ازین مقام که کسی بمعبودیت صرفه است میرساند ؎ من نه ز اختیار خود میبردم ازقفای او ؛ اوددکند عنبرین میبردم کشان ؛ ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

وصل یازدهم در بیان معبودیت صرفه و آن مقامیست فوق مقام حقیقت صلوٰة درین جا مراقبه ملحاظ معبودیت حضرت ذات می نمایند منشاء فیض ذاتیست که معبودیت صرفه است و مورد فیض هیئت وحدانی سالک درینجا اطلاق وسعت می گنجد سیر انیمقام لانهایت



است پایانی ندارد و فوق این مرتبه هیچ مرتبه نیست الا لاتعین درینجا سیر قدمی مفقود است مگر سیر نظری باقی ست خوش گفت آنکه گفت ؎ دل از خود رفت و برگشتن نداند طبع ناسازش ؛ برنگ بوی گل از بال بیرون است پروازش ؛ پرواز نمودن دران مقام از بال و پر بیرون است داز دست یاری قدم افزدن لاکن الحمد لله که نظر را گنجایشی داده اند و عاشق بیچاره تشنهٔ وصال را از آب زلال نظاره بازی محروم نفرموده اند درینجا نکته الیست شگرف بدانند که سیر قدمی و سیر نظری که در ان حضرت جل سلطانه اطلاق می کنند نه باین معنی است که سالک باقدام سیر مینماید و باین نظر چشم نظاره میفرماید که اقدام درین مقام لنگ و نظر در ان بارگاه کوتاه است بلکه باین معنی است که اگر بطور فرض محال

آمراتب وجوبی وبیچونی باین مقامات جلوه گر گردد سیر کشش از قدم میتوان نمود تا نظاره اش از چشم میتوان فرمود بدانند که تا باین مقام سیر و سلوک یک جانب تمام می شود و راهی که بحقایق آلهیه میرود بانجام او نمیرسد و بعد این مقام معبودیت صرفه که مقام لاتعین است ذاتیت صرفه و بحت از اطلاق معبودیت هم وراء الوراست نهایتی ندارد و پایانی نه پذیرد آخر نظر هم کوتاه میکند و سیر کش بانجام نمیرسد خوش گفت آنکه گفت ع داماں نگه تنگ و گل حسن تو بسیار : گل چین بهار تو ز داماں گله دارد : و هم باین معنی شعر عربیست ع وان قمیصا خیط من نسج تسعه : و تسعین حرفا عن معالیه قاصر : و نیز دوهره هندی باین مضمون موزونست ع مصری کا پربت بهیو چیونتی پهونچی آئے : اون نکه اپنا بهر لیو پربت لیو نجاسے : و راه دیگر که بحقایق انبیا میرود بعد از اتمام نمودن این براه حقایق الهیه سیر و سلوک ازان راه می نمایند چنانچه حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداه این بندهٔ لاشیٔ راقم سطور را نیز بعد از حقایق آلهیه توجهات بحقایق انبیا فرموده بودند و سلوک آن راه برین نهج که بعد از قطع دائرهٔ کمالات اولو العزم دائرهٔ خلت پیش می آید وصل دوازدهم در بیان دائره خلت بدانند که خلت عبارت از حقیقت ابراهیمی است علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و آن انس و موانست حضرت ذاتست تعالی و

وصل دوازدهم

تقدس بتجو دبی مزاحمت اغیار بلکه بدون لحاظ شان و اعتبار چونکه حقیقت حضرت

ابراہیم علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والتسلیم ناشی ازان مقام است۔ لہذا ایشان را

خلیل اللہ نامیدہ اند دائرہ حقیقت ابراہیمی و درینمقام مراقبہ انس و مونست دارد منشاء

حقیقت ابراہیمی است مینماید منشاء فیض که عبارت از خلت است ذاتیت که انس بخود دارد و مورد

فیض ہیئت وحدانی سالک است در اسرار این مقام

چہ بیان نمودہ شود که نسبت اینجا بکمال علو و وسعت است و لطیف و الطف و

نازکتر نسبت کمالات ثلاثہ که کمال جہالت و نکارت دارد به نسبت و این نسبت

البتہ ذوقی و کیفیتی پیدا می کند لیکن نہ آن ذوقی که در قلب بود نہ این کیفیتی که

در لطایف عالم امر روی مینمود که آن از ظلال اسما و صفات ناشی بود و این از

ہمہ اسما و صفات بلکه از جمیع اعتبارات ورا الورا است آن از دائرہ تشبیہ آمدہ

و این از مرتبہ تنزیہ خارج شدہ شتان ما بینہما درین مقام ہر کرا بہ کمال

فضل می نوازند با ذواق یارانہ و کیفیات خلیلانہ ممتاز میفرمایند و محبت و

محبوبیت کیفیتی علاحدہ است و در خلت ذوقیت جدا اینجا یارانہ الیست

کہ ورا عاشقی و معشوقی است ؎ درمیان ما و او یارانہ الیست ؛

گرچہ من شیدا ایم او جانانہ الیست ؛ ربطہا دارم من از وی او از من ؛ چون

خلیل اللہ تمت شد سخن ؛ انبیا درین مقام تابع حضرت خلیل اللہ اند علیہم الصلوٰۃ

والتسلیمات علو این مقام از اتبع ملة ابراهیم حنیفا که امر بحبیب خدا است

صلی اللہ علیہ وسلم درباب کثرت صلوات ابراہیمی دریجا ترقیات می بخشد وہرکرا
این دائرہ کہ بصورت دائرہ عظیم منکشف می شود محبت صرفہ ذاتیہ حقیقت
موسوی است علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وبعد ازطی این مقام خلت آن
مقام محبت پیش می آید **وصل سیزدہم** دربیان دائرہ محبت صرفہ بدانکہ
محبت مقامیست کہ حقیقت موسیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوات والتسلیمات ازان
ناشی ست و در اسم شریف حضرت موسی علی نبینا وعلیہ الصلوٰت کہ میم دراول
واقع است دال بر مقام محبت است دریجا مراقبہ ذاتیکہ محب خود است
ومنشاء حقیقت موسوی است بیناید منشاء فیض ذاتیست
کہ محب خود است ومورد فیض ہیئت وحدانی
سالک درین مقام سالک کثرت صلوات موسوی



ترقیات می بخشد - اللھم صل علی سیدنا
محمد وعلی جمیع اخوانہ من الانبیاء والمرسلین خصوصًا علی
کلیمك موسی وبارك وسلم دراسرار این مقام لب کشادن
وشمہ از محبت بیان نمودن راز مخفی محبوب کہ با محب است افشا ساختن
است پس بر محب جانباز لازم است کہ راز محبوب بے نیاز باکسی نگوید و
بجز محبوب خود ہم نفسی نجوید این مقام بالاصالۃ مقام حضرت موسی کلیم اللہ است
علی نبینا وعلیہ الصلوات والسلام وبہ تبعیت ووراثت ہرکرا باین دولت

وصل سیزدہم

سرفراز فرمایند همین مقام است که سالک بتمام از رضاے خود میگذرد و
راضی برضای محبوب میگردد بلکه ازین مرتبه ترقی می کند که متلذذ به بلای او
می شود چنانکه متکیف بعطاے او آنکه گفته اند

منع و اعطای است یکسان عاشق بیتاب را تشنه لب ناشنا سد از آب بقا سیلاب را

مشعر بر نارسیدن این مقام است چراکه منع درین مقام لذتها دارد عطا و بلا
درینجا فضلها دارد بر دلی که دران خوشنودی نفس محب هم ثابت است
بلکه همین مرغوب بخلاف این که صرف رضای محبوب است در مقام ولایت
کبری که نفس راضی و مرضی می شود ان رضاے دیگر است و این رضا دیگر
درانجا التذاذ بر بلا کجا و کیفیت بر منع کو و درانجا لذت و کیفیت تحقیق شتان
ما بینهما للمؤلف

در بلا ذوقی محب رامی شود ؛ کیفیتها در بلاها می شود ؛ کی محب راضی شود زانعام دوست ؛ فرحتی چند انکه در ایلام اوست ؛

بعد ازگذشتن این مرتبه محبت صرفه مقام محبت و محبوبیت
ممزوجه است که حقیقت محمدیست علیه و آله و اصحابه افضل الصلوات و اکمل
التحیات بعدد انفاس المخلوقات و مرکز است آن دائره را اما بصورت
دائره عظیم مشهود می گردد

وصل چهاردهم

دربیان دائره محبت ممتزجه
با محبوبیت حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه محب و محبوبیت ممتزجه
مقام حقیقت محمدیست علیه و آله من الصلوات و افضلها و من التسلیمات اکملها دائم مبارک

دائره محبت

آنحضرت که محمد است علیه و علی اله الصلوات والتسلیمات دو میم اند یک میم محبت
است و دیگر میم محبوبیت دریجا مراقبه ذاتیکه محب و محبوب خود است و منشاء
حقیقت محمدیست علیه الصلوات والسلام می نماید منشاء فیض

دائره
محبت ممتزجه محبوبیت

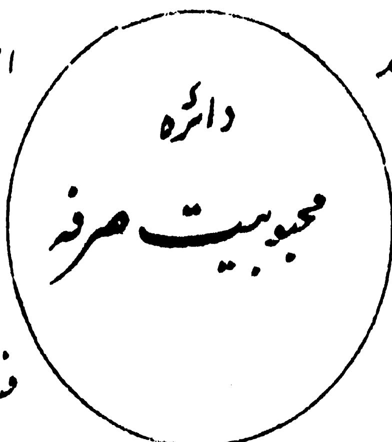
ذاتیست که محب و محبوب خود است و مورد فیض
هیئت وحدانی سالک این مقام از بس عالی است و فوق
جمیع حقایق انبیاست علیهم الصلوات والبرکات و مسمی بحقیقت الحقایق است
در اینجا کثرت درود موجب ترقیات می شود خصوصاً این درود شریف که حضرت ایشان
ماقلبی وروحی فداه تلقین میفرمایند اللهم صل علی سیدنا محمد واله و
اصحابه افضل صلواتک عدد معلوماتک وبارک وسلم کذلک این
مقام بالاصالة مقام آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم وبکمال اتباع آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم هرکرا از امتیان آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم باین دولت
سرفراز فرمایند از اسرار این مقام چه اظهار نموده آید که دریجا هم محبت است و
هم محبوبیت هر که درین بارگاه معلی دخلی یابد واله و شیدای روی زیبا می گردد
اما محبوبیت نیز فریفته او می شود و دراین مقام تنها نه ازین سو شیفتگی است بلکه
از آنطرف هم فریفتگی محبت بهم از جانبین است و محبوبیت نیز از طرفین ۵

من براو شیدا و او شیدای من	گر نه این احوال دارم وای من
مایل است او بر من و من بر وی ام	گرچه مجنونم چو لیلاے حی ام

زین طرف تنہا نہ شوق جانفزاست　　زان طرف ہم اشتیاق کبریاست

باید دانست کہ بعد از قطع این دائرہ محبت و محبوبیت ممتزجہ دائرہ محبوبیت صرفہ پیش می آید کہ مرکز آن دائرہ در اصل و بنظر کشفی دائرہ عظیم می نماید

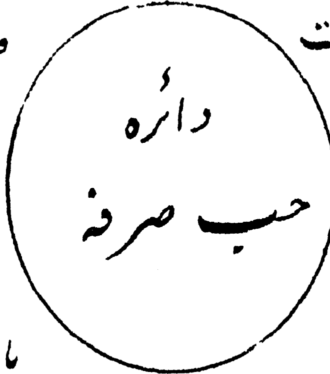
وصل پانزدہم در بیان دائرہ محبوبیت صرفہ - بدانکہ محبوبیت عبارت از حقیقت احمدیت علی صاحبہا الصلوات والسلام و حقیقت این اسم مبارک آنحضرت است کہ احمد است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فوق حقیقت اسمی است کہ محمد است علیہ من الصلوات افضلہا واتمہا واکملہا در این دائرہ مراقبۂ ذاتیکہ محبوب خود است



منشاء حقیقت احمدیت می نماید منشاء فیض ذاتیست کہ محبوب خود ذات ست دمورد فیض ہئیت وحدانی سالک درین مقام نیز درود اللہم صل علی سیدنا محمد والہ وصحبہ افضل صلواتک عدد معلوماتک وبارک وسلم ترقیات می بخشد اسرار این مقام بگفتن نمی درآید و الفہ این رازہا را نہفتن شاید و کمال استتار باید این مرتبہ ایست کہ مخصوص آنحضرت خاتم الرسل است علیہ وعلی وآلہ وصحبہ من الصلوۃ افضلہا و من التسلیمات اکملہا و بہ تبعیت آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم بر ہر کسے پرتوی ازین مقام افتد دور از فضل نیست ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ

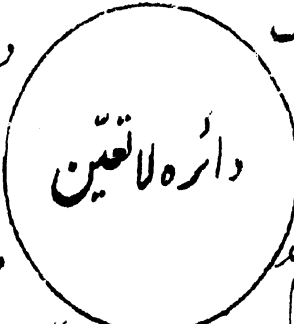
ذو الفضل العظیم و بالا این مرتبہ ہیچ مرتبہ نیست الا حب صرفہ

وصل شانزدہم در بیان حب صرفہ حب صرفہ تعین اول است کہ مسمی بہ تعین حبی است درینمقام مراقبہ ذاتی حب صرفہ است می نمایند منشا فیض ذاتیست کہ حب صرفہ است و مورد فیض ہیئت وحدانی سالک درینجا سیر قدمی تمام می شود و کار بار بسیر نظری می افتد از دور نظارہ میسر رسیدن



شکل ۵ بالنگ شد و گشت رہ طی: دور است مکان یار ہی ہی: شخص راست گفتہ و در صداقت رفتہ ۵ ای اول تو در آئی اول: حیران ز تو انبیا و مرسل: بالا این تعین اول ہیچ مرتبہ نیست الا مرتبہ ذات صرفہ و محبت کہ ہبرا از جمیع تعینات است کہ مسمی بمرتبہ لاتعین است۔

وصل ہفدہم در بیان لاتعین۔ بدانکہ لاتعین عبارت از مرتبہ ذات بحت ست کہ از ہمہ تعینات و را است و درینجا مراقبہ ذاتیکہ از جمیع تعینات و را است مینمایند منشا فیض ذات بحت است کہ و را است از ہمہ تعینات و مورد فیض ہیئت وحدانی سالک درینجا معاملہ سالک با ذات صرفہ می افتد کہ از درک و ادراک مبرا است و از فہم افہام منزہ قدم را چہ یارا کہ درین بارگاہ قدم زند و نظر را چہ زہرہ کہ نظارہ این



درگاہ کند مگر کسی را کہ لطائف عشرہ او مصفا و مزکی می نمایند و معاملہ اش ہیئت وحدانی

ہمہ رسانند و از جمیع اعتبارات و تعینات مبرا سازند آنرا درین مقام بکمال فضل سیر
نظری عنایت میفرمایند **فایدہ** حضرت ایشان ما قلبی و روحی فداہ میفرمودند
کہ از ذکر لا الٰہ الا اللہ و صدم بار محمد رسول اللہ بگوید عروج و جذبہ حاصل می شود
و اگر بعد چند بار محمد رسول اللہ بگوید عروج و نزول در می یابد و اگر تمام کلمہ بخواند محمد
نزول میشود و در کثرت ذکر اسم ذات جذبہ می آید و از کثرت تہلیل فنا دست دہد
و خواطر و آرزو کم گردد و از کثرت درود خوابہاے نیک بیند و از کثرت تلاوت
قرآن مجید انوار بسیار میشود و از کثرت نماز تضرع دست میدہد ان شاء اللہ
تعالیٰ سبحانہ **خاتمہ کتاب** در بیان طریقہ توجہ
نمودن بہ مسترشدان بالقاے ذکر و حضور و جمعیت و انوار نسبت و حصول
صحت و عافیت کہ خاصہ این خاندان عالیشان است باید دانست طریق
توجہ بر دل طالب آنست کہ دل خود را مقابل دل او داشتہ بہمت القای
ذکر کہ از پیران رسیدہ است نمایند ہرگاہ دل طالب بحرکت ذکر اللہ اللہ
ذاکر شود و توجہ بلطیفہ روح او نمایند باز بلطیفہ سر باز بلطیفہ خفی بعد ازان
بلطیفہ اخفی باز بلطیفہ نفس پس ازان بلطیفہ قالب القای ذکر بہیئت مذکور نمایند بعد ازان
محسوس شدن حرکت ذکر در لطائف خمسہ عالم امر و لطیفہ نفس و تمام اعضا بدن القاء انوار
جمعیت و حضور نمایند و ہر یک لطیفہ را درجہ بدرجہ منجذب بفوق فرمایند معمول است کہ سلسلہ
مرکوز توجہ القای ذکر بہر یک لطیفہ می نمایند در نسبت دیگر و بعون اللہ سبحانہ ہمہ لطائف ذاکر

وبهمین طریق القاے انوار هر مقام الا ما شاء الله تعالیٰ می نمایند وبوقت توجه
نمودن متوجه به پیران کبار باشند وبواسطهٔ آنها از جناب الٰهی فتح الباب طالب خواهند
گاهی صورت خود را صورت مرشد تصوریده توجه می نمایند وگاهی خود را
عدم ساخته بجای آن خواجه نقشبند یا حضرت مجدد رضی الله تعالیٰ عنهما دانسته
القاے نسبت میفرمایند- توجه برای کشف - آنست که انوار قلب بر
چشم سالک القا می نمایند - وطریقه توجه براے ازاله مرض -
آنست که فاتحه بارواح طیبه حضرات پیران کبار نقشبندیه قدس الله تعالیٰ اسرارهم خوانده
یکصد و هفت بار اسم مبارک یا شافی خوانده متوجه بطرف انوار فیض این اسم مبارک گردد
وقتیکه اسم مذکور فایز بشود توجه بازاله مرض نمایند برین نهج که بهمت خود مرض را گرفته از
بدن مریض جدا نموده پس پشت او بیاندازد وبعضی چادر سفید برابر مریض فرش نموده بر او می اندازند
وبعضی بر گاو میش برابر سر مریض ایستاده کرده بر آنها اندازند وبعضی بر طشت پر آب می اندازند وکلام الله
درمیان مریض وخود می دارند تا که مرض از مریض دفع شده باین سالک عود نکند وبعضی مرض
را بر خود هم میگیرند اولاً وازاله از خود مینمایند ثانیاً وطور اول که ازاله مرض نموده پس پشت مریض
می اندازند اکثر عمل حضرت ایشان ما قلبی روحی فداه همین است چنانچه در مریدان مسترشدان حضرت
ایشان ما همین شایع ورائج ست این عمل تا دو چهار گهڑی برابر مریض نشسته می نمایند انشاء الله
تعالیٰ مرض بالکلیه رفع میشود یا فرصتی می گردد ونیز حضرت ایشان ما قدس سره میفرمایند که
مقابل مریض نشسته کلمه لا اله الا الله بلحاظ این معنی که از لا اله نفی مرض نموده از الا الله اثبات شفا

ساختہ ہزار مرتبہ یا زیادہ ازان آنچہ میسر شود بخوانند برائے ازالہ مرض بسیار نافع است وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد و آلہ وصحبہ وسلم تسلیما کثیرا کثیرا عنقریب بد رسالہ کہ مسمی بمراتب الوصول است این بندہ لاشئی حضرت ایشان بطرف الوہ رخصت فرمودند از بلدہ سرونج عرضی متضمن حالات معہ رسالہ ارسال خدمت عالی نمودم در جوابش عنایت نامہ بشارت شمامہ کہ از دستخط خاص خود املا فرمودند آنرا تبرکا ملحق خاتمہ رسالہ کردم بامید آنکہ حق سبحانہ وتعالی ببرکت این عبارت مقبولہ ما را کلام ما را قبول خویش فرماید و مثل خاتمہ رسالہ خاتمہ بالخیر گرداند آمین بسم اللہ الرحمن الرحیم بخدمت شریف صاحبزادہ عالی مراتب والا شان حضرت شاہ رؤف احمد صاحب سلمہ اللہ تعالی ۔ بعد از سلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ گذارش مینماید دو قطعہ عنایت نامہ مع رسالہ شریفہ صادقہ مصدوقہ رسید سرتہا بخشید جزاکم اللہ خیر الجزا و از مندرجہ آن خیلی سرور حاصل شد حق تعالی وتبارک زیادہ تر برکت اشاعت طریقہ شریفہ احمدیہ علی صاحبہا الصلوۃ والتحیہ عنایت فرماید و بر استقامت مردانہ باشند و از ہر کس بیگانہ و در محبتہا دیوانہ و ما از آن صاحبزادہ والا مناقب بسیار خوش ہستیم خدا تعالی در ہر دو جہان خوش دارد و مشایخ کرام ہم نیز رحمۃ اللہ علیہم از شما خوش باشند و ہر گاہ در دلہا توجہ و حضور و جمعیۃ و وسعۃ انوار پیدا شود بہتر آنست کہ آن توجہ مضمحل گردد و توجہ بفوق بکنند خدا کند کہ تصفیہ قلب و تزکیہ نفس بطالبان خدا حاصل شود و فقیر را از دعا فراموش نکنند و آنچہ از فتوحات عنایت شود حصہ فقرا معین باشد و فقرا کہ جلسا اللہ اند ہمراہ شما باشند و مذکور تفسیر و حدیث و مکتوبات شریفہ و عوارف و المعارف و نفحات و فقہ در حلقہ متبرکہ شدہ باشند و وقتی از اوقات سجدات محبت

ونیاز مندی و تضرعات وگریہ وزاری بجناب حضرت باری کردہ باشند درخلوتی کہ
خالی از غیر و شما باشد این فقیر حقیر لاشی را بدعا یاد دارند و از مطالعہ رسالہ شریفہ
بسیار خوش شدیم حق تعالی آنچنان کند کہ مضامین رسالہ شریفہ کمالا و تکمیلا علی احسن
الوجوہ در شما و یاران شما ظہور کند و طالبان خدا را بہرہ یاب کند و حق تعالے
آنچہ آبا و اجداد کرام شما را عطا کردہ شما را عنایت کند و السلام علیکم وعلی من لدیکم

تمت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

خلاصہ احوال شریف حضرت
شاہ رؤف احمد رحمۃ اللہ علیہ مصنف رسالہ ہذا

در تفسیر رؤفی خود آنحضرت تحریر می فرمایند رؤف احمد بن شعور احمد
بن محمد شرف بن رضی الدین بن زین العابدین بن محمد یحیٰی بن مجدد الف ثانی
در خزینۃ الاصفیا می آرد۔ شاہ رؤف رحمۃ اللہ علیہ برادر زادہ خالہ
شاہ ابو سعید قدس سرہ است اول باتفاق حضرت شاہ ابو سعید
مرید شاہ درگاہی شد وقتیکہ حضرت شاہ ابو سعید رجوع بحضور غلام علی شاہ
آوردوی نیز باتباع وی حاضر خدمت حضرت شاہ غلام علی شد و بکمالات
رسید و وی کتابی از ملفوظات حضرت شاہ غلام علی جمع کردہ۔

بدار المعارف موسوم ساخته ـ و در باب مکتوبات و مقامات آنجناب کتابی دیگر تحریر فرموده است ـ و کتابهای دیگر نیز در فقه ـ و حدیث و تفسیر بسیار تصنیف فرموده است و دیوان رؤفی نیز که پر از اشعار هندی و فارسی است از وی است ـ و در اشعار خود تخلص رافت یا رؤف فرموده است و نسبت شاه رؤف بحضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی بواسطه شیخ محمد یحیی فرزند خرد آنجناب میرسد شاه رؤف بعد حصول خرقهٔ خلافت از شاه غلام علی بجانب باره بهوپال مامور شده و در آنجا رسیده قبول عظیم یافت و صدها کس در حلقه ارادت وی در آمدند آخر بعد وفات حضرت شاه ابو سعید تا دو سال در هندوستان مانده قصد زیارت حرمین الشریفین نمود ـ و در عین دریای محیط برحمت حق پیوست وفات آن جامع الکمالات در سال یکهزار و دوصد و پنجاه و سه هجری است از رؤف

شاه رافت پادشاه دو جهان | یافت از دنیا چو در جنت قرار
شد عیان رافت حبیب متقی | سال وصل آنشهٔ والا تبار
۱۲۵۳
نیز رافت عاشق نامی بخوان
۱۲۵۳
۱۲۵۳
باز جو سالش ز رافت اشتهار

تمت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بیان طریقہ نقشبندیہ مجددیہ از حضرت غلام علیشاہ صاحب قدس سرہ

الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ و السلام علی رسولہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین اما بعد این رسالہ ایست عجیبہ و غریبہ کہ مشتملبر معارف بلند و علوم ارجمند کہ امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی بتعلیم و الہام الٰہی سبحانہ بہ بیان این علوم منفرد اند مروی نیست از ہیچ یکی از عرفان و آن علوم در مکاتیب شریفہ ایشان مندرج است متعنا اللہ سبحانہ بہا۔ آنجناب فیضمآب در نسبت میرسند بامیر المومنین خلیفہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حضرت عمر فاروق و آبای کرام ایشان علما و اہل کمال بودند جد ایشان امام رفیع الدین امام نماز حضرت مخدوم جہانیان بودند ایشان علوم دینی و علوم منطق و حکمت تحصیل کردہ اذکار طریقہ چشتیہ و قادریہ و سہروردیہ از والد ماجد خود تلقین یافتہ اشتغال بہ آن داشتند و طریقہ کبرویہ از حضرت خواجہ یعقوب چرخی کہ از اکمل اولیای بود گرفتہ اند پس بخدمت شیخ المشائخ حضرت خواجہ محمد باقی نقشبندی احراری رسیدہ بحسن تربیت آنجناب بمقامات عالیہ و درجات سامیہ در قرب حضرت حق رسیدند و بہمین ترتیب و فیض صحبت حضرت خواجہ از جناب فیاض مطلق بطریقہ جدیدہ

امتیاز یافتہ از ائمہ ہدیٰ و عرفان شدہ اند ورع و تقوی و عمل بعزیمت
و کمال اتباع سنن مصطفویہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و کثرت عبادات طریقہ
آنجناب بود از نیم شب نماز تہجد و التزام تلاوت پانزدہ سپارہ مقرر
داشتند در دوگانہ نماز تا صبح میگزرانیدند وجود مسعود ایشان آیتی از
آیات الٰہیہ است این علوم و معارف جدیدہ از مواہب وہاب مطلق
عم نوالہ کہ بر ایشان فایض شدہ و تصرفات و کرامات و خوارق عادات
ایشان در مقامات شریفہ مذکور است می فرمایند انسان مرکب از دہ
لطیفہ است پنج از عالم امر و پنج از عالم خلق و ہفت ولایت کہ آنجا سیر
تجلیات صفات و اسماست و چار کمالات و ۳ حقایق آلہیہ و سہ حقایق
انبیا و ورای آن ارشاد نمودہ درین سیر حالات و کیفیات و علوم
و معارف و اسرار جدا جدا حاصل می شود علوم و اسرار لبعضی را دست
میدہد و از مقامات و درجات قرب تعبیر بدائرہ کردہ اند دائرہ
بیجہت است و قرب بیچون و بے جہت و الا جائیکہ خداست دائرہ کجا
است آیۂ شریفہ رفیع الدرجات و حدیث صحیح لایزال العبد یتقرب
الی درجہ بدرجہ قرب میرسد بحضرت ذات تعالت و تقدست مشعر از
مقامات قرب ذی ست سبحانہ در دائرہ امکان سیر آفاقی کہ آن دیدن
انوار و الوان در بیرون باطن ست مشہود گردد انوار و کیفیات کہ

که در درون باطن می شود آن را سیر انفسی فرموده اند و اندراج نهایت
در بدایت در این دائره دست میدهد در ولایت صغری که ولایت
اولیا سیر لطیفه قلبیه که ناشی است از تجلیات افعالیه و استغراق و بیخودی
و کثرت ورود و حالات و جذبات و اگر حق سبحانهٔ خواهد توحید وجودی دست
دهد وغیره کیفیات نقد وقت گردد و سیر لطیفهٔ روح که ناشی است از تجلیات
صفات ثبوتیه و سلب نسبت صفات از ذات و اثبات آن بحضرت حق سبحانهٔ و
سیر لطیفهٔ سر که ناشی است از شیونات ذاتیه و استغراق ذات در ذات
حق سبحانه و سیر لطیفه خفی که ناشی است از صفات سلبیه حضرت حق سبحانه و
تجرید حضرت ذات از جمیع مظاهر و سیر لطیفه اخفی که ناشی است از شان
جامع و تخلق باخلاق حضرت حق سبحانه مرحمت گردد باین سیر لطائف خمسه و
مقتضیات آنها دائره ولایت صغری تمام گردد و چون توجه شش جهت
نماید و انتظاری نماید شروع سیر در ولایت کبری می شود و این ولایت عبارت
از سیر در اصول تجلیات خمسه است و این دائره ثالثه است که متضمن سه
دائره و یک قوس است در دائره اولی مراقبه اقربیت حضرت ذات
است موافق این آیهٔ شریفه که نحن اقرب الیه من حبل الورید
و ذکر تهلیل بزبان که اینجا موجب ترقی می شود بخیال نیز مورد فیض درینجا
لطایف خمسه اند بشرکت لطیفهٔ نفس نصف سافل دائره اولی مشتمل بر تجلیات

اسما و صفات زایدہ است و نصف عالی آن متضمن اعتبارات و شیون ذاتیہ
دائرہ ثانیہ اصل دائرۂ اولی ست و دائرۂ ثالثہ اصل دائرۂ ثانیہ
و قوس کہ نصف دائرہ است اصل دائرہ ثالثہ است درین مراقبۂ
محبت یحبھم و یحبونہ می نمایند مورد فیض درینجا لطیفۂ نفس است ہرگاہ
دائرہ اولی تمام گردد مراقبہ و ذکر در دائرۂ ثانیہ باز در دائرۂ ثالث باز
در قوس معمول است درین ولایت کبری کہ ولایت انبیا است علیہم السلام
و توحید شہودی و فنای آنا۔ و زوال عین۔ و اثر و استہلاک و اضمحلال
و نسبت باطن و اسلام حقیقی و شرح صدر۔ و تسلیم و رضا کہ چون و چرا بر
مجاری قضا نماند و جود ممکن را پر تو وجود حضرت حق یافتن و توابع وجود را
پرتو وجود توابع وجود او سبحانہ دیدن و فنای صفات ردیہ و تخلق باخلاق
نیک دست میدہد و بہ حصول اینہم تجلیات ظلال اسما و صفات تجلیات اسمائی
و صفات و اصول آن سیر اسم الظاہر تمام میشود من بعد سیر تجلیات مسمی
الباطن و حالات آن پیش می آید و این دائرہ رابعہ از مقامات است و
این سیر را ولایت علیا مقرر کردہ اند درینجا نماز نافلہ با طول قنوت و مراقبہ
مسمی الباطن موجب ترقی می شود بعد ازان سیر تجلی ذاتی دائمی می شود و این
تجلی ذاتی دائمی را تعبیر بکمالات نبوت کردہ اند و این دائرہ خامسہ است
و تجلیات ذاتیہ درجات دارد اول کمالات نبوت است درینجا مراقبہ ذات بحت

از اعتبار ذات می نمایند و لطیفہ عنصر خاک درینجا مورد فیض است تلاوت
قرآن مجید درینجا ترقی می بخشد و مکاشفات در حالات باطن و بیرنگی و بیکیفیتی نقد وقت
می شود درینجا یقین قوی در عقاید حقہ پیدا می شود و استدلالی بدیہی میگردد۔
و کیفیت و اسرار حروف مقطعہ قرآنی اگر خدا خواہد حاصل می شود نزد درجہ دوم
تجلی ذاتی دائرہ کمالات رسالت است و درجہ سوم دائرہ کمالات اولوالعزم
درین ہر دو دائرہ مورد فیض ہیئت وحدانی ست کہ سالک را بعد تصفیہ و حصول
فنا لطائف خمسہ عالم امر و تہذیب لطایف خمسہ عالم امر و تہذیب لطایف
عالم خلق دست دادہ دائرہ سادسہ کمالات رسالت دائرہ سابعہ کمالات
اولوالعزم است مراقبہ و توجہ بحضرت ذات بحت کہ منشاء کمالات نبوت است
و در کمالات رسالت توجہ بحضرت ذات باین حیثیت کہ منشاء کمالات رسالت
است در کمالات اولوالعزم توجہ بحضرت ذات بحت باین حیثیت کہ منشاء کمالات
اولوالعزم است می نمایند و حقایق سبعہ ہفت دائرہ است درینجا سیر مورد
فیض بہیئت وحدانی است و درین دوائر تلاوت قرآن مجید خصوصاً در
نماز ترقی می بخشد بعضے اکابر بعد حصول کمالات ثلاثہ سیر حقایق انبیا
علیہم السلام مقرر نمودہ اند دائرہ خلت حقیقت ابراہیمی است علیہ السلام
درینجا مراقبہ حضرت ذات بلحاظ آنکہ حقیقت ابراہیمی انس حضرت ذات وجود شی
است می نمایند و صلاۃ ابراہیمی درینجا می خوانند باز دائرہ محبت ذاتیہ خود است

و درینجا مراقبہ حضرت ذات کہ منشاء حقیقت موسویت میکنند و درود اللّٰہم
صَلِّ علیٰ سیّدنا محمدٍ و علی اخوانہ مِنَ الانبیاءِ خصوصًا علیٰ
مُوسیٰ کلیمِكَ وَسلّم - ورد می کنند باز دائرہ محبت ذاتیہ ممتزج
با محبوبیت ذاتیہ حقیقت محمدیست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم - درینجا مراقبہ
حضرت ذات او سبحانہ بلحاظ آنکہ منشاء حقیقت محمدیست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
می نمایند و باز دائرہ حقیقت احمدی محبوبیت صرفہ ذاتیہ است و درینجا مراقبہ حضرت
ذات او سبحانہ بلحاظ آنکہ منشاء حقیقت احمدیست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باید نمود و
در دائرہ حب صرفہ ذاتیہ مراقبہ حضرت ذات بلحاظ آنکہ منشاء حب ذاتیہ است
می نمایند و کثرت صلوٰۃ - اَللّٰھُمَّ صَلِّ علیٰ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلیٰ اٰلِہٖ وَ
اَصْحَابِہٖ اَفْضَلَ صَلَوٰتِكَ وَعَدَدَ مَعْلُوْمَاتِكَ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
کذلک - درین مقامات ترقی می بخشند بعد ازین مرتبہ دائرہ لاتعین و اطلاق
حضرت ذات است باز بعد حصول حقایق الٰہیہ دائرہ حقیقت کعبہ حسنی است
است و آن عبارت از ظہور عظمت و کبریای حضرت ذات است درینجا
مراقبہ حضرت باعتبار مسجودیت آن ممکنات را میکنند باز دائرہ حقیقت
قرآن و آن عبارت از مبدء وسعت حضرت ذات است درینجا مراقبہ مبدء
وسعت حضرت ذات کہ منشاء حقیقت قرآن است میکنند باز دائرہ حقیقت
صلوٰۃ و آن عبارت از کمال وسعت حضرت ذات است درینجا مراقبہ

بهمین لحاظ باید من بعد دائرهٔ معبودیت صرفه واینجا سیر نظری میتو اند شد نه سیر قدمی که آن در مقامات عابدیت می شود - انیست اسامی مقامات ومراقبات طریقۂ احمدیه علیه الرحمه که تفصیل آن در مکتوبات شریفه مندرج است هر که مراقبه در هر مقام نماید حظی ازان خواهد یافت وبتوجه مرشد ترقیات خواهد نمود بیت بی عنایات حق وخاصان حق ؛ گر ملک باشد سیه هستش ورق ؛ رحمهم الله سبحانه - بدانکه در ولایت ثلثه ظهور کیفیات می شود از بیخودی واستغراق وتوحید وجودی واستهلاک واضمحلال و توحید شهودی وفنا ر آنا - ودر کمالات ثلثه - وحقایق سبعه - ولطایف بساطت ووسعت وبیرنگی ها در نسبت باطن وقوت در ایمانیات وعقائد حقه بهم میرسد وکسیکه کثرت مراقبات دراین مقامات عالیه می نماید در بساطت وبیرنگی در مقام فرق می تواند کرد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بدانکه همه کس را ازینطریقه باین مقامات رسیده اند هر جا که خدا خواست به آن درجۀ قرب امتیاز یافت پس در احوال اصحاب اینطریقه اختلاف بسیار است به مجرد اخذ طریقه کسی مجددی نمی شود علوم ومعارف وحالات آن میباید بدانکه هر دائره ازین مقامات قرب بے نهایت است تمام شدن دائره باعتبار است که آنچه خط وحصۀ سالک درینوقت مقدر بود بصورت تمام شدنش ظاهر شده والا تمام شدن دائره مقامات قرب که بے نهایت است معنی ندارد کم کسی باشد که سیر خود

عیان بینید و الا ہمہ کس بوجدان خود تعبیرات در احوال خود می بینید و این وجدان را نظر بکشف جہل گفتہ اند بدانند حضرت مجدد رضی اللہ عنہ تہذیب و تسلیک لطائف خمسہ عالم امر جدا جدا میفرمودند بعد حصول فنا و بقا و احوال و اسرار ہر لطیفہ بہ ترتیب بہ تہذیب لطائف عالم خلق میپرداختند اما فرزندان گرامی آن حضرت با بزرگان دیگر سیر لطیفہ روح و سیر خفی و اخفی موقوف داشتہ تزکیۂ لطیفۂ نفس اہم دانستہ کہ در ضمن سیر لطیفۂ قلب آن لطائف را تہذیبی حاصل مے شود فقط

تمام شد

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بیان مجمل سلوک و نسبت طریقہ مظہریہ

مکتوب حضرت شاہ غلام علی صاحب علیہ الرضوان ۔ بعد حمد و صلوٰۃ معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات کہ در طریقۂ علیہ امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ عنہ مقرر است در ہر درجہ ازان کیفیات و حالات و انوار و اسرار پیش می آید و بدون ان اختیار طریقہ عبث عمر خود را ضایع نماید ۔ و مقامات عشرہ از توبہ تا رضا اگر لازم باطن نشود ازین طریقہ چہ فایدہ و در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار می شود ۔ و در سیر لطیفہ قلبی کہ مراقبۂ احدیت صرف یا مراقبہ معیت می نمایند بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوہا وغیرہ دست میدہد و در سیر لطیفۂ نفس مراقبۂ اقربیت و محبت معمول است ۔ و استہلاک اضمحلال و فنای انا وغیرہ حاصل میشود ۔ و در سیر لطائف عالم خلق سوا عنصر خاک فیض بر عناصر ثلثہ می آید ۔

ومناسبتی به تجلیات مسمی الباطن و ملاء اعلی علیهم السلام و تهذیب لطیفهٔ قالبیه می یابند
و در کمالات ثلثه بیرنگیها و لطافت نسبت باطن فرموده اند - و در حقایق سبعه وسعت انوار
و بداهت انچه نظری ست و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام و اذواق محبت ذاتیه
ثابت ست ع تا یار کرا خواهد و میلش به که باشد : الی آخر ما قال -

بسم الله الرحمن الرحیم

وصیت نامه از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی برای فرزند

از حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره وصیت نامه ایست در آداب طریقت فرزند
معنوی خود خواجه اولیای کبیر نوشته اند برخی ازان درینجا ایراد فرموده اند که وصیت میکنم ترا ای
پسر من بعلم و ادب و تقوی در جمیع احوال و بر تو باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی
و علم تفسیر و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاهل پرهیزی و همیشه نماز بجماعت گزاری بشرطیکه
امام و مؤذن نباشی و هرگز طلب شهرت مکن که شهرت آفت ست و بمنصب مقید مشو دائم گمنام باش و
در قباله ها نام خود منویس بمحکمهٔ قضا حاضر مشو و ضمان کس مباش و بوصایای مردم درمیا و با ملوک
و ابنای ملوک صحبت مکن و در خانقاه منشین و سماع بسیار مکن که سماع بسیار نفاق بدید آرد
و وقت و بسیاری سماع دل رامیراند و بر سماع انکار مکن که سماع را اصحاب بسیار اند - کم گوی
و کم خور و کم خسپ و از خلق بگریز همچنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت خود باش و با
امردان و زنان و مبتدعان و توانگران و عامیان صحبت مدار - حلال خور و از شبهه بپرهیز
تا توانی زن مخواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین برباد دهی بسیار مخند که خنده

قہقہ اجتناب کن کہ خندۂ بسیار دل را بمیراند و باید کہ در ہمہ کس بچشم شفقت نگری
و ہیچ مرد را حقیر نشمری۔ ظاہر خود را میارای کہ آرایش ظاہر از خرابی باطن است
و با خلق مجادلہ مکن و از کسی چیزی مخواہ و کسی را خدمت مفرما و مشائخ را بمال و تن و جان
خدمت کن و بر افعال ایشان انکار مکن کہ منکر ایشان ہرگز رستگاری نیابد۔ بدنیا و اہل دنیا
مغرور مشو باید کہ دل تو ہمیشہ اندوہگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص
و دعای تو بتضرع و جامۂ تو کہنہ و رفیق تو درویش و مایۂ تو فقر و خانہ تو مسجد و مونس تو
حق سبحانہ و تعالیٰ و کار دین امروز بر فردا میفکن کہ از وقت فرصت غنیمت است
و ہر دم را آخر شماری و در نماز و دیگر عبادات کاہلی و سستی نیاری۔

وصیت بزرگان دیگر کہ میفرمایند چہار ہزار کتب خواندیم ازین چہار سخن
اختیار کردیم ای نفس بعلم کار کن کہ بجہالت ہمہ کس کنند و بنا دست رس یاری کن کہ با
دولتمندان ہمہ کس کنند و بوقت غصہ حلیمی کن کہ در آشتی ہمہ کس کنند و در دل بندگی حق تعالیٰ کن کہ
ظاہر ہمہ کس کنند۔ دیگر بزرگی فرمودہ است کہ چہار ہزار و ششصد کتاب خواندیم و از انجملہ چہار سخن اختیار
کردم یکی آنکہ ای نفس آنچہ ترا حق تعالیٰ منع کردہ است ازان باز آ و الا از ملک او بدر شو
دوم آنکہ اے نفس اگر طاعت او میکنی مکن و الا روزی او مخور سوم آنکہ ای نفس بقسمت خویش
راضی باش و الا خدای دیگر طلب کن تا ترا بیشتر دہد چہارم آنکہ ای نفس اگر قصد گناہ
داری اول جائے بہ رسان کہ ترا حق تعالیٰ نہ بیند و الا مکن فقط

تمام شد